

جاء اول الكتاب ویم من مجلدات نسخ التواریخ

و از آنها همان روز را بوسه جان عکرمه بن ابی جهل را با جمعی از صنمادید فریض بشکر کاوی قریظ فرستاد و پیام داد که سکن ما
 درین بلد بزرگشید و مواشی با از برای برخت صواب است ساخته خبک شود و فردا از ما جدا جنگی با نبوده در اندازیم و
 کار را بکسر کنیم ایشان گفتند فردا شنبه است و در سرعیت با هیچ کار را شاید در روز دیگر نیز اگر ما را خبک بید کرد و کافی از شما
 بایده گرفت چند تن از اشراف خود را نیز دیک ما فرستید تا اگر بعد از مراجعت شما آنجا ما کند شما بضرورت ما را بدو کنید
 فرستادگان باز شدند و قصه ایشان با گفتند پس سخن نعیم بن مسعود تمام راست آمد بزرگان قریش در خشم شدند
 و جهودان را پیام دادند که ما برگر کردگان شما نفرستیم اگر خواستید خبک کنید و اگر نه خود داند جهودان نیز از جواب
 قریش بریند و نصیحت نعیم در روز فرستادند دست از خبک پیغمبر باز داشتند و در میان قریش و جهودان مخالفت
 افتاد اما از انسوی نیک کار بر اصحاب رسول خدای صعب بود ابو سعید خدری بحضرت رسول مدو عرض کرد یا رسول الله
 قَدْ بَلَغَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ جَانَهَايْ مَا لَبَّيْ مَا يَا كَلِمَةَ الْمُقِينِ مَبْفَرًا تَبْدُكُ بَدَانِ اِمْنِي جَوِيْمِ فَرَمُوْدِ اِيْنَ كَلِمَاتِ تَزْكُرُهُ
 بِرَبِّكَ اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِنَا وَ اَمْنٌ وَّ رَوْعَانَا وَا زَا نَطْرَفٍ چُونِ نَخْتِيْ كَارِ اَصْحَابِ كَشُوْفٍ وَّ مَشْهُوْدٍ بُوْدُ جَمَاعَتِ مَنَافِقِيْنَ
 زَبَانِ سَاعَتِ دَرَزِ وَا شُدِّيْنَ مَسْكَا مِ بَعِيْمٍ فَرَا جَمَلِ شُدُوْرٍ وَا نَجَاسَةِ شَمِجِ دَرَا مَدُوْسَتِ بَدْعَا بَرِ اَشْتِ كَلِمَتِ نَاصِحِ
 الْمَكْرُوْبِيْنَ وَا يَاجِبِ الْمَضْطَرِيْنَ وَا كَا شَيْفِ الْكُرْبِ الْعَظِيْمِ اَنْتَ مَوْلَايْ وَا لِيْ وَا لِيْ اَبَايْ اَوَّلِيْنَ اَكْتَفِ
 عَنَّا عَنَّا وَا كَرْتَنَا وَا كْتَفِ عَنَّا شَرُّ هَوْلَا اَلْقَوْمِ يَفُوْنِكَ وَا حَوْلِكَ وَا قَدْ رَنَيْتَ بِسِ جَبْرِ اِيْلَيْهِ
 فرود شد و گفت یا رسول الله خداوند سخاوت ترا شنید و اجابت فرمود و با در با ملاکه امر کرد که فریض را بریت
 کنند و نبوت رسول خدای با نیکیات خداوند را خواندن گرفت **قَالَ اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الْكُتٰبِ**
سَبِّحِ الْجَنَابِ اَهْرِيْمِ الْاَحْرَابِ اَللّٰهُمَّ اَهْرِيْمُهُمْ وَا زَلِيْلُهُمْ وَا نَصْرًا عَلَيْنَهُمْ وَا بَرَوَاتِيْ فَرَمُوْدِ لَ اِلٰهَ اِلَّا
اَللّٰهُ وَا حُدُّهُ اَعْرَجْنَدُهُ وَا نَصْرَ عَبْدُهُ وَا هَزَمَ الْاَحْرَابِ وَا حُدُّهُ فَلَ اَشْيَ بَعْدَهُ جَابِرِيْنَ عَبْدَ اَللّٰهِ
 انصاری گوید رسول خدای روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فنج بر خراب دعای بدیسی کرد چهار
 شنبه میان نماز پیشین و پسین بار فرج در شبره انحضرت پدید ارگشت و علامت استجاب دعا اشکار شد و خدای
 بدست باد صبا زلزله در شکر گاه کفار در انداخت و خیمها و دیگه آنها را اکنون همی ساخت برواتی فرشتگان آنها را
 می نشاندند و پنجهای خیم بر میکنند و دطنها را می برندند خدای که از کثرت هول و سبب کفار را خیر هرب و نیز هرب
 نماز خدا که خدای مینماید یا ایهتا الذین امنوا اذ ذکرنا الله علیکم اذ جائتکم خود فارسلنا علیکم
وَجَا وَا جُوْدًا اَلْمَرْوُ وَا وَا كَانَ اَللّٰهُ بِاَعْمَالِهِمْ بَصِيْرًا وَا بِمِ اِيْتِ مَبَارَكِ فَرُوْدُ وَا اَللّٰهُ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا
بِعَظِيْمِ كُفْرِنَا لَوْ اَخْرَا وَا كَفَى اَللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْفِيْالَ كَانَ اَللّٰهُ قَوًّا غَرِيْبًا عَلِيْ بِنِ بَرِيْمِ كُوْبِ اِيْتِ مَبَارَكِ
 بدین گونه نازل شد **وَ كَفَى اَللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْفِيْالَ عَلِيْ بِنِ اَبِيْطَالِبٍ كَانَ اَللّٰهُ قَوًّا غَرِيْبًا وَا اَللّٰهُ عَلِيْ**
 استام انصاری بن ابی طالب ازین آیت مبارک انداخته اند مینماید ای جماعت مؤمنین فراموش کنید نعمت
 خداوند که نوقت صحر را بدیع شکر دشمن کماشت و از فرشتگان سپاهی که دیدار نبود بجایت شما فرستاد
 و کفایت شما در جنگ بقوت بازوی علی علیه السلام کرد و کافر را با همه خشم و کین سر بر تافت شیخ عماد
 الدین گنیزدیسر خود گوید که پیغمبر رحمتی للعالمین بود این با و که بر خراب و زید را با و نعیم را دین در شدت و سورت
 آوردن می

وقایع اقا قایم سبعه بعد از رحلت رسول خدای زمانا پدا

افزون آمدی و این مردویه در تفسیر خود از ابن عباس آورد که باد صبا باد شمال را گفت که متفق باش تا یک شب
رسول خدای را یاری و بسم باد شمال در پانچ گفت **إِنَّ الْحَرَّ لَأَنْفَالُ بِاللَّيْلِ** و بر واتی گفت **إِنَّ الْحَرَّ لَأَنْفَالُ**
تَبَعِي بِاللَّيْلِ پس شمال از غربت حق بعد از قادی و صبار رسول خدا بر نصرت داد و پیغمبر فرمود **نُصْرَتُ بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلَةُ**
غَادٌ بِاللَّيْلِ بوی بعضی از احادیث را که معانی آنها از خاطر با عید است نباید سبب استغراب نمود علی با صبا
باد شمال چه گفت و چه شنید صعب الی ماخذ است لکن در کلمات انبیا و اولیایا در موزانت و بسیار از مکاشفات که سبب
بصورت ظاهر معنی نتوانست اما دانیان فن هر یک را بحسب فهم خود معانی دقیقه استخراج کنند که بیشتر بصواب
باشد و درین باب ازین بزرگانی گفتن در خور این کتاب نیست مگر آنست که بر سر دستن رود و در بیان
آنست که قریش بنبک نهریت کردند بودتی بکمال داشت و بر سر سینه بنی مکر که بود رسول خدای که در سر از
شب آمد نماز گذاشت آنجا فرمود هر کس مشابراش که کا و دشمنان خویش را در روز حساب با او بر سر حساب
رفیق باشد بچسب از صولت جوع و سورت سر با از جای پیشش نکر پس حضرت خدیجه لیلیان را در کتبت بنام
ند کرد و او خاموش بود در کتبت سبیم با پنج داد پیغمبر فرمود مگر آنست که مرا صفا فرمودی خدیجه گوید عرض کردم می
یا رسول الله لکن سر با و جوع قدرت جنبش در من گذاشته پس پیغمبر دست بر سر روی من بالید و فرمان داد که
بفرورت برود خبری باز او هیچ دستبرد منهای چون بر نام حکم داد و بناچار پذیرفتار شدم و عرض کردم هم دارم که ای
شوم فرمود نمود دستگیر نخواهی شد و این دعا بگرد **اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ**
وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ پس تن من گرم شد در سر از من برفت سلاح خاک بر خود راست کردم و از خدای بگویم
بلکه گاه کفار در آمد طوفانی عجب دیدم که دیگر آنها دارونه کند و خیمها بر کند و آنها بپزند و سبها لجام گشته پیغمبر سوی
شدند و شکار با بنازل ایشان همی در می افتاد و این سنگام ابو سفیان را دیدم زخمیه خود بدر شده در کنار نشی اصلاح
سر با همی خوابد کرد تیری در کمان راست کردم ناگه او بکسره گفتم سخن رسول خدا بر اید کردم که فرمود دستبرد منهای
در جعبه نهادم و بر واتی خدیجه گفت دلیری کردم و میانش که قریش در رفتند و در انجمن ایشان غیبتش ناگه ابو سفیان
گفت هر کس باید همز انوی خود را احتسباط کند تا مبادا بیکانه در میان باشد من شنیدستی کردم و دست رفیق خود را
بگرفتم و گفتم چه کسی گفت ابو عمر بن العاص از جانب یسار پیشش کردم گفت ابو سعید بن ابی سعید که آمد از من پرسند تو
گفتی انگاه ابو سفیان گفت درین بلد ما ندیم و چهار بایان خویش را سقط کردیم و کاری نداشتیم چه بود ان نیز
ما مخالفت کردند اکنون ببینید این باد ما چه میکند بهتر است که بسوی مکه کوچیم و ازین جهت بر سبیم این گفت
و برخاست و از غایت عجل انوی حمل را ناگشوده بنشست و شتر از جای برانجخت و شتر با انوی بسته برخاست
پس از پشت شتر سر فرود کرده عقال از او کشید در نیوقت عکرمه بن ابی جهل فریاد برداشت که ای ابو سفیان نوبه انوی
بچی میروی ابو سفیان از شرم سر فرود داشت راه برگرفت پس قریش خویش کردند و بجل انقال مشغول شدند انگاه من بر جهت
کردم در نیم راه میت سوار که دستار سفید بر سر داشتند با من دو جا شدند و گفتند صاحب خود را خبر برسان که خدای شمر
اعدار الکفایت کرد چون نزدیک پیغمبر آمد انحضرت در نماز بود دست اشارت کرد که نزدیک شو پس شدم و اشارت داد
انحضرت بستم فرمود چنانکه نواجذ مبارکش پدیدار شد و نوری از میان دندانهایش بدرخشید خدیجه که در من تا ان زمان
گرم

این سخن
 در کتاب
 تاریخ
 است

جلد اول از کتاب دوم من مجلدات ناسخ التواریخ

کرم بودم انکاره سرما چون نخست در من اثر کرد پیغمبر پیش خواند و بنحو ابا بنیدوردای مبارک بر من انداخت و پاهای
بر سینه من نهاد و ما چنان آسایش یافتیم که خواب شدیم هنگام نماز با مدد فرمودم تا توتمان پس از خواب بر دم
رسول خدای فرمود آنگاه نغز و فم و لا یغزو ننادیکر ایشان بخت ما نخواهند آمد و ما بخت ایشان خواهیم شد

بأخوه من رزم خندق بیابان رفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْجَمِيلِ الْمُفْضِلِ الْمَسْبُوحِ الْمَوْلَى الْعَظِيمِ الْجَبْرِي
شکرا علی تمکینہ لرَسُولِهِ
کَرِهِيهِ لَا اسْتَطِيعُ بَلْوَعَهَا
جَمْدًا وَلَوْ اَعَمَّتْ طَائِفَةٌ مَعْوَلٍ
لِيهِ اصْبَحَ فَضْلُهُ مُنْطَاطًا هَرَا
مِنْهُ عَلَيَّ مَسْئَلٌ اَمْ لَمْ اَسْئَلِ
فَدَ حَاتِنَ الْاَخْرَابِ مِنْ نَابِيْدٍ
جُنْدَ النَّبِيِّ ذِي الْبَيِّنَاتِ الْمُرْسَلِ
مَا فِيهِ مَوْعِظَةٌ لِكُلِّ مُفَكِّرٍ
اِنْ كَانَ ذَا عَقْلٍ وَاِنْ لَمْ يَعْجَلِ

و حسن بن ثابت بعد از تفرقه قریش و فرار ایشان بجانب مکه آمدند و در آنجا شاعران گردیدند

هَلْ رَسُمُ دَارِ سِيَةِ الْمَقَامِ بِيَابٍ
وَلَقَدْ رَأَيْتُ بِهَا الْمَلُوكَ بَرِيْرِيْمٍ
وَدَعَى الدَّيَارَ وَذَكَرَ كُلَّ حَرْبِيْدٍ
وَأَسْأَلُ الْاَلِهَ وَرَأَى الْاِلَٰهَ وَمَا تَرَى
هَؤُلَاءِ بَغِيْرِهِمْ الرُّسُوْلَ وَالْبَوَا
جَبَسَ عَيْبَتُهُ وَاَبْنُ حَرْبِيْدٍ فِيْهِمْ
حَتَّى اِذَا وَرَدُوا الْمَدِيْنَةَ وَاَرْتَحُوا
وَعَدُوْا عَلَيْنَا فَاذِيْرِيْنَ يَأْتِيْهِمْ
بِهَيْبَةٍ مُّغْضِيْبَةٍ تَفْرُقُ جَمْعِيْمٍ
وَكُنِيَ الْاِلَٰهَ الْمُؤْمِنِيْنَ فَيُنَالُهُمْ
مِنْ بَعْدِ مَا نَفَطُوا فَنَفْرَجُ عَنْهُمْ
وَأَفْرَحُ مِنْ مُحَمَّدٍ وَصَحَابِيْهِ
مُسْتَعْرِجًا لِلْكَفْرِ دُونَ نِيَابِيْهِ
عَلَى الْاِيْمَانِ بِقَلْبِيْهِ فَاَرَانَهُ
مُنْكَرِيْمٌ لِمَسَائِلِ الْجَوَابِ
بِيَضِّ الْوُجُوْهِ وَاَوَابِ الْاَحْسَابِ
بِيَضِّ اَنْسَةِ الْحَدِيْثِ كَعَابِ
مِنْ مَغْضِيْبَاتِيْنَ عِيْضَابِ
اَهْلِ الْفُرَى وَبَوَادِي الْاَعْرَابِ
مُنْجِيْبِيْنَ بِجَلْبَةِ الْاَخْرَابِ
فَلَلِ الْبُيُوتِ مَعْنَمُ الْاَسْلَابِ
رُدُّوا وَيُعْظِيْمُهُمْ عَلَى الْاَعْقَابِ
وَجُوْدِ رَبِّكَ سَيِّدِ الْاَرْبَابِ
وَاَنَا لَهُمْ فِي الْاَجْرِ خَيْرُ ثَوَابِ
تَنْزِيْلُ نَوْصِ مَلِيْكِي الْوَقَائِبِ
وَأَذَلُّ كُلِّ مُكْدِبٍ مَثَابِ
وَالْكَفْرُ لَيْسَ بِظَاهِرِ الْاَثَابِ
فِي الْكُفْرِ اَيْرُ هَذَا وَاَلْعُقَابِ

در خبر است که بعد از قتل عمر و امیر المؤمنین علیه السلام ذوالفقار را بحسن علیه السلام داد و فرمود نزد یک پسر برده باش تا غسل دهد
حسن پسر و فاطمه شربت باز آورد و نقطه از خون در روی ذوالفقار ریختی بود علی فرمود اگر فاطمه غسل داد این نقطه صحت
قال النبي يا علي سأل ذوالفقار بخير فقهرة وقال النبي قد غسلت الطاهر من دم الزحيم الخبيث
فانطأ الله السيف فقال بلى ولكنك ما قتلت بي بعض ابي الملائكة من عمرو بن عبدود

کتاب التواریخ
جلد اول
کتاب دوم
من مجلدات
ناسخ التواریخ
صفحه ۲۲۱
کتابخانه
مخطوطات
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فَأَمَرَ رَبِّي قَتْلَهُ بِهَذِهِ النُّقْطَةِ مِنْ دَمِهِ وَهُوَ حَظِي مِنْهُ فَلَا تَنْصِبْنِي بِمَعَاذِ اللَّهِ وَلَا تَزِدْهُ الْمَلَائِكَةَ
 وَصَلَتْ عَلَيْكَ بِسْمِ رَسُولِ خُدَايَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَعْلَى سَلَامٍ فَرَمَوْهُ زِدُوا الْعَقَابَ بِرَشْسِ كَنْ هِيسِ
 عَلَى تَبَعِي حَفِيضِشِ وَأَوْفَرِ مَوَدَّةِ أَخْرَاطِهِ تَرَبُّسْتِ ذُو الْعَقَابِ رَجُلٌ كَذِبٌ جَنِينٌ اسْتَلْزَمَ لَكِنَّ تَوْبَةً سَجْدِي بَابِ مِيقَاتِ
 سَافِحِي كَقَرْدِ زُرَيْشْتِكَا نِ مَبْغُوضِ تَرَا عَمْرٍ وَبَاشِدِ هِسِ خَدَا كَرْدَا نَبْتِدَارِ زَخُونِ وَبِشَا سِيدِمِ وَبِهَجْرِهِ كَرْتَمِ وَبِسُحِ رُوزِ
 بِرُورِي عَدَا مَرَكَشِيدِ وَنَسَاقِي خِرَانِي كَقَرْدِ زُرَيْشْتِكَا نِ بِرُتُورِ دَرُورِ سَتَا وَدَبْنِ بِي كَحْدِيدِ كَوِي دَرِ شَيْخِ مَالِ الْوَالِدِ بِلِ سِيسِ
 كَرْدَمَكِ أَبُو كَبْرِ أَفْضَلِ اسْتِ بَاعِلِي فَقَالَ يَا بَنِي أَخِي وَاللَّهِ لَبَارِكْ عَلَيَّ وَآبُومُ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ أَعْمَالُ الْمُهَاجِرِ
 وَالْأَنْصِيَا وَطَاعَتُهُمْ كَالْمُهَاجِرِ أَفْضَلُ عَنِ أَبِي بَكْرٍ وَحَدَّثَهُ بِرَوَايَتِ ابْنِ اسْتَحْيِ وَرَجُلٌ خَنْدَقِ شَمْسِ تَرَا مِسْلَامَانَ سِيدِ
 شَدَّ أَوَّلِ سَعْدِ بِنِ مِعَاذِ دَرِيمِ اسْتِ بِنِ دَسِ بِنِ عُنَيْكِ سَيِّمِ عِيدِ بِنِ سَهْلِ بِنِ سَهْلِ بِنِ زَيْدِ قَيْلِدِي عِبْدِ الْأَسْمَلِ نَدَّ حَمْرِ طَفِيلِ بِنِ
 نَعْمَانَ نَجْمِ ثَعْلَبَةَ بِنِ عَنَمِ وَابْنِ دُونَِ زَيْنِ حَشَمِ بِنِ أَخْرِجَةَ شَمْسِ كَعْبِ بِنِ زَيْدِ زَجَاعَتِ بِنِ نَجَارِ زَيْلِدَةَ بِنِ دِينَارِ رُوزِ
 تَبْرُزِ عَمِ سِيرِ بَايْتِ زَرْبِ اسْتِ دَرَكْدَشْتِ وَزَمْرُ كِينِ سَهْلِ بِنِ مَقُولِ شَدَّ أَوَّلِ عَمْرٍ بِنِ عِبْدِ دَرِ زَيْنِ عَامِرِ بِنِ لُوتِيِّ ثَمَمِ بِنِ
 نَبِيِّ بَالِكِ بِنِ حَسَلِ دَرِيمِ مِقْبَةَ بِنِ عَمَانَ بِنِ عَمِيدِ بِنِ اسْتِ بَانَ بِنِ عَجْدَلَةَ زَرْعَمِ تِيرِ بَايْتِ وَدَرَكْدَةَ بِلَاكِ شَدَّ سَيِّمِ نَوْفَلِ بِنِ
 عَجْدَلَةَ بِنِ النُّعْبَرِ زَيْنِ مَحْرُومِ ابْنِ مِشَامِ كَوِي حَسَلِ سِيرِ عَمْرٍ بِنِ دَوْنِ بَرْدِ اسْتِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَشَدَّ عَائِشَةَ كَوِي دِ
 جُونِ زَنْجَكِ خَنْدَقِ مَرَحَبَتِ كَرِيمِ رَسُولِ خُدَايَ سَلَا حِ اسْتِ بِنِ بَا زَكْرُودِ بِنِ شَبْتِ نَا كَا مَرْدِي زَيْرُونَ خَانَةَ سَلَامِ
 وَبِنِ مِجْمَلِ سِرُونَ شَدَّ مَنِ بِسِ اسْتِ دَرِيمِ دَجِيهَةَ كَلْبِي بِرِ اسْتِ دِيمِ بَاعَانَةَ سَيْفِ وَازَا اسْتِ بَرِ قَطِيغَةَ بُو دَكِ زَرْدِي بَا تَوْتِ
 عِلَاقَةَ دَا شَتِ رِي خَتِ عَجَارِ الْوَدُودِ الْخَضْرَاءِ بَارِدَايِ خُو شِيسِ عَجَارِ زَوِي مِيرِ دَوَاوِ بَانِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ بَارَادِ
 فَرَمُودِ اَيْنِي كِ جِيرِيلِ فَرَا نِ غَزْوَةَ بِنِي قَرِيظَةَ كَذَا شَتِ وَبِ اسْتِ بِنِ عَجَارِ سِ كَوِي دَرِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ فَا طَمَسِدِ
 وَسِرُونَ بِسْتِي سَمِ زَنْجَكِ خَنْدَقِ نَجَاةِ فَا طَمَسِدِ فَرُودِ شَدَّ مَنِ اسْتِ بِنِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ فَا طَمَسِدِ
 اَزَا اسْتِ بَرِ مِجْمَلِ سِرُونَ وَبِ اسْتِ بِنِ عَرَضِ كَرْدِيَارِ سَوَالِ تَبَعِ خُدَايِ عَفْوَ كُنَا سَلَا حِ خَنْكِ بَا زَكْرُودِي بِسْتِ نَوْزِ زَرْشِي كَا
 وَرِ سَلَا حِ خَنْكِ اَزَا كُنُونِ سَا خْتِ خَنْكِ بَا شِ وَبِ رِ بِي دَانِ بِنِي قَرِيظَةَ تَا خْتِ فَرَا مِي سُو كُنَا بَا خُدَايِ مَنِ اَيْنِي كِ سِيرُومِ نَا
 حَصَا لَ اَيْنَا تَرَا مَانِدِ مِضْنِ مَرَعِي كِ بِرِ سَنَكِ نَكْنَدِ دَرِ مِ سَكِيمِ سِرِ رَسُولِ خُدَايِ فَرَا مَنِ دَاوَا بِلَالِ نَدَا وَرَا نَدَا خْتِ
 كِ بَا خَيْسِلِ اَيْتِ سَوَارِ شُو يَدِ بَا اَيْنِي كِ نَدَا كَرْدِ بَرِ كَسِ مَقْعِ وَبِ طَعِ اسْتِ نَا زِ عَصْرِ دَرِ بِنِي قَرِيظَةَ خَوَا بَدِ كَذَا شَتِ وَرَا يَبِ خَنْكِ
 بَا اَيْتِ اَلْمَوْنِينِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ سِيرُودَا وَرَا بَا جَاعِي بِشِيرِ وَ سَا خْتِ زَرَّةِ دَرِ پُوشِيدِ وَخُودِ بِرِ سِرِنَا وَ دِيرِ اَيْنِي كِ دِيرِ
 كَبْرُفَتِ وَبِ اسْتِ بِنِ كَلْبِي فَا مِ دَا شَتِ بَرَا دَوَا سَبِ كِ خَنْبِي تِ نَمُودِ وَ خَالِدِ بَرَا دَرِ بِلَالِ تِيرِ كَبْرُفَتِ وَبِ اسْتِ بِنِ
 وَ طَا زَمِ رَا كَا كَشْتِ سِرِ رَسُولِ خُدَايِ عِيدِ بِنِ مِ كَمُومِ رَا بَخَلِيغِي كَذَا شَتِ وَ اَزَا مِ نَبِ سِرُونَ شَدَّ وَ اَزَا قَفَايِ حَالِي
 شَكْرُ وَرِ سَبَا كَشْتِ وَ دَرِ ظَاهِرِ مِدِيهَةَ عَرَضِ سَبَا دَا دَسِ هِنَا رُورِ وَرَا دَسِي وَ شَمْسِ سِرِ سَبِ وَرِ بِيَانِ شِيَانِ بُو
 بَا تَجُو جُونِ دَرِ قَيْلِدِي بِنِي النُّجَارِ عَمْرٍ مِ كَرْدِ اَزَا جَاعَتِ سَلَا حِ پُوشِيدِ مَرِ مَرِ رَا وَرِ مَعِ بُو دَرِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ
 خَنْكِ بَا شِيدِ كَفَشَدِ دَجِيهَةَ بِنِ خَلِيغَةَ الْكَلْبِي سِرِ مَوْدَانِ جِيرِيلِ بُو دَكِ اَزَا جَعِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ
 مِ بَانِ شَا مِ وَ خَنْقِنِ مِ بَانِ بِنِي قَرِيظَةَ دَرَا مَنِ وَ جُونِ فَرَا مَنِ بُو دَكِ نَا زَرِ دَرِ بِنِي قَرِيظَةَ بَا يَدِ كَذَا شَتِ بَعْضِي رَا مَانِتِ ظَاهِرِ
 كَرْدِ مَوْدَةَ نَا زَرِ مَعِ وَرَا نَجَا بَعْضِ كَرْدِ وَ بَعْضِي دَرِ رَا نَا كَذَا شَتِ وَ دَسِ دَسِ وَرَا مَانِ جُونِ مِجْمَلِ سِرُونَ مِجْمَلِ سِرُونَ نَجَاةِ

عزوه
بنی قریظه

عزوه
بنی قریظه

بن علم بر زمین استوار کرد و هودان چون کسی بافتند فی از بالای قلعه گفت **لَا تَجَانِكُمْ فَإِنَّكُمْ قَائِلُونَ عَمْرٍو** را خبری گفت **قَالَ**
عَمْرٍو إِنَّ عَلِيَّ صَفْرًا قَصَمَ قَلْبِي ظَهْرًا أَبْرَمَ قَلْبِي وَأَهْلِكَ عَلَى سِتْرٍ امیر المؤمنین گفت **الْحَدِيثُ الَّذِي أَظْهَرَ آيَاتِنَا**
وَقَعَ الشُّكَّ هودان زبان بدشنام کردند و بسی با هموار گفتند **مِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** بوقفاده انصار بر آن خط علم گذاشت و خود
سر راه رسول تمامه و عرض کرد لازم نیست که رسول خدی نزدیک حصار هودان در آید پیغمبر بدانت و فرمود که سخن با
شایت در حق من گویند عرض کرد چنین باشد فرمود چون هر سه بیست از بن سخن نتوانند گفت پس سبای طوعه مد فرمود
بِأَخْوَةِ الْفِرْدَوْسِ وَالْحَنَازِيرِ فرود آید حکم خدا و رسول در بر دانی فرمود **وَاجْتَنِبُوا آخِشَتَكُمْ اللَّهُ** در شو بود که خدی
کن و شمار از رحمت خود هودان گفتند **يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا كُنْتَ جَوَّالًا وَلَا فَخَّاشًا** هرگز تو بسیار جمل و دشنام گوینده
نبودی امروز ترا چه پیش آمده پیغمبر از غایت جمانیزه از دستش بخیاد و در الذودش مبارکش افکند شد و همی باز پس میرفت
ایستد بن خضیر گفت ای دشمنان خدا ما از اینجا دور شویم تا شما از جوع جان بدینید همیار و با بی را مانید که بسورخ اندر خیزد
باشد گفتند ای ابن خضیر ما تا آنم در دستداران بودیم از تو متوقع این کرد و از بستیم اینست گفت سلام قاطع جمع هود
و موافق است انکار رسول خدی سعد بن ابی وقاص را حکم داد اما محلی ایشان را تیسر باران گرفت بعد از آن بالکله گاه
باز شد تا پانزده روز و بر دانی نامیست و پنجره در حصار هر روز بانگ و تیر حرب قایم بود و در بندت نوتشگر
فر ما بود که سعد بن عباده برترین خویش عمل میداد رسول خدی میفرمود خوب طعایست خرابی خدی بولی
در دل هودان انداخت چنانکه فرماید **وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُفَّانِ مِنْ صِبَا ضِعْفَهُمْ وَفَدَّ بِهِنَّ**
فُلُوبَهُمْ الرُّعْبَ فَبَقَا نَفْسًا وَنَائِيُونَ فَبَقَا وَأَرْزَلَكُمْ أَرْضَهُمْ وَيُدَارُهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا یعنی این هودان که در جنگ خندق شستوان فریادش بودند و انیک
متحصن شده اند خداوند بول و هر کسی بزرگ در دل ایشان افکند تا از قلاع خویش نریزیدند پس مردان ایشان
مقتول و زمان ایشان بیکشت و هر مال که انداخته بودند بجزه مسلمانان شد و بسیار مینها که هنوز انیک آن کرده اند
هم بجزه مسلمانان خواهد شد پس هودان بناس بن قیس را باغزال بن شمول را حصار بر سالت نزد رسول خدی
فرستادند که ما فرود می آیم بشرط آنکه با ما آن کنی که با بنی النضیر کردی زن و فرزند بگیریم و ازین یار بدر شویم و موالی آنها
خویش برای تو که ازیم پیغمبر رضماند و فرمود بدان بشرط پیرون شوید که هر حکم بخوایم بر شما بریم بناس باز شد و خبر باز داد
کعب بن سعد شرف قوم را بخواند بر دانی حی بن خطاب نیز در میان ایشان بود با کعب گفت ای مردمان سخن گویم
بگیر از من بپذیرید نخستین آنکه با پیغمبران آوری چه دستاید بر حق است نه آخر این جزاس که از اجار شما بود بدین بلد
آمد و شمار ایشان را ظهور داد و متابعت او وصیت فرمود و گفت اگر من زمان وارد دنیا شوم سلام من بر باینده این
جنب و عناد بر کیونید و از اموال و اولاد و نفس این شوید گفتند ما بر کبر بر تو رویه نخستین آنکه گفت پس این زمان و فرزند ما
بدست خویش بکشید و از حصار پیرون شوید و دل بر جنگ نهند اگر ظفر حسید با زرن و فرزند توان بدست کرد
و اگر نایسود دستگیر نخواهند شد گفتند که رادل به که این میگیا با از بدست خود نیا کند گفت پس گفت باید که صحیح
شینه است ایشان از ما اینند با نبوه پیرون بازید و جنگ در اندازید باشد که کار بر مرادش گفتند شمت شینه شوان
سکت و چینی ازین پیش حرمت شینه را انداختند و بصورت فرود و خنار بر بر آید با کعب بعد از گفت و شنود بسیار
کاربران

تواریخ

کتاب

جله اول

وقایع اقالیم کعبه بعد از هجرت نبول خدالی زمانها

کاربران مژد و کس نزد پیغمبر فرستادند که ابولبابه بن عبدالمطلب را کسی که طایف است نزد ما فرستد با و سوری کنیم
 ابولبابه را نزد ایشان فرستاد چون ابولبابه بخواهد راه را در یادیره شدند و زمان و کوه و کان را در پیش کشیدند و ابولبابه
 محاصره و خوف لشکر را بر سر بستند خدیجه که ابولبابه را در راه نبرد کرده و بر سرش نهاده اند که کفایتی از او در میان
 بر چه مصدر در او باشد که کجای پیغمبر ازین حصار بیرون شود ابولبابه گفت در این دست بر دست است بخت بخت
 خویش کرد یعنی نماز سر خواهد بردید نگاه از حصار بیرون آمد و وقت که با خدا در رسول جیاس کرد و احوالت بیرون
 پیغمبر در راه دید پیش داشت و مسجد رسول خدای در قوه خوشتن بر ستون سوار است بخت بخت بخت بخت
 ستون باز کند تا تو بر من قبول شود این آیت **بِیْنَمَا بَآئِبَاتِ الذِّیْنَ اَسْمُوا لَآ اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَلَّذِیْنَ تَوَلَّوْا
 حُوْنًا اَمَّا نَا لَکُمْ وَاَنْتُمْ تَعْتَلُوْنَ** پیغمبر با ابولبابه بیعتی داشت با خدا و رسول که رسید و در آنست خدای پیغمبر
 و ابابنه چون پیغمبر رسول خدای بر داشتند فرمود که نزدیک من آمد و بود از بهر دست خدا کرد که کون و افشایم با خدا
 نوت دیدید با همجو پارچه شبانه در همچنان بسته بودم حکام خود شش خوردانی دخترش می آوردند و در پیش میبرد
 و کارهایش میگذرد و باز شش استوار است مصلحتی که بود که پیغمبر ابولبابه را در میان خود با خدا **اِنَّ اِلَهَکُمُ اللهُ سُبْحَانَ
 خدای و آن را بگویند سبب همه است فرمود رسول قبول توبه بودید را خبر آورد که ششم جاز است که او را بشناسیم هم
 نسنه نمودن و ان پس بر سر سجده کنم و کفر ای ابولبابه شاد باش که توبت پذیرفتی توبت گشت مردمان جو سبه
 او را بگشاید گفت که کارید با رسول خدای بخت خویش بیل من میرسد چون پیغمبر نماز صحیح را بیرون نهد و
 از ستون باز کرد و فرمود خدا چنان توبه بر قبول کرد که با خدا در قبول شده و عرض کرد آیا همه مال خود را نصیب
 فرمودی گفت و وقت فرمودی گفت بخت نماند فرمود علی پس بر آب زرد شد **وَ اَخْرُوجْ اَعْرَافَ اَیْدِیْهِمْ
 خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَاَخْرَجْنَا عَسَى اللهُ اَنْ یُّؤْتِیَ اَنْ یُّؤْتِیَ عَلَیْهِمْ اِنْ اللهُ غَفُورٌ رَّحِیْمٌ** خدایان مؤالیم صدقه
**نُظْمِرْهُمُ وَاَنْزَلْنَا عَلَیْهِمْ حَبْلًا وَاَصْلِلْ عَلَیْهِمْ اِنْ صَلَوٰتُکَ مَعْنُ اَللّٰهِ سَبِّحْ عَلَیْهِمُ اَللّٰهُ یَعْلَمُ اَنَّ اَللّٰهَ
 هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَاَخَذَ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اَللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ** پیغمبر با آن که
 بخواه خویش فرود آید و کردار نیک را با بد در آید خدای که خدا و توبت است از این بهر در پیشان نگیرد
 محمد از اموال ایشان پاره از بجه صدقه خود در میان ایشان از ایشان مالکینه فرمانی و دعاکن بر حاجت که دعای
 تو مایه از امش است و خدا داناست با ندانسته اند که خداوند برای توبت و امانت است صدقات
 و میرات را از بنده کان خستول میدارد اکنون بر سر دستان ردیم چون بودان نی در خط از ابولبابه به نقل یافتند
 سخت بر رسیدند و در بستند که در علی علیه السلام بر پشت فرمود من از مردمانند خمره شهید شوم یا این حصار را
 کشایم بجانب حصار حمله کند چه در از از صلوات آنحضرت رسول هر بی نام که گفت بنام من در پیش آنحضرت رسول
 فرستادند و گفتند با حکومت سعد بن معاذ فرود آیم و از محاصره سخت بخت نکند بود در وقت آنسرف رسید و
 در حضرت پیغمبر انبوه شدند و عرض کردند بیهوشی فسق را مردم خرج بخشیدی روا باشد که کسی در خط مایه
 بخشید رسول خدای فرمود هیچ رضا نیست که از میان شما مردی خستید که در او را حکم سازم و با آنچه در میان ایشان
 حکومت کشید و از کم گفت از سی بار رسول الله فرمود آن سعد معاذ است با آنچه توبه چنان کنیم پس چون دوباره گرفتند**

توبه

و از خصایر بر شدند پیغمبر محمد بن مسلم را فرمود تا ایشانرا دست و گردن بربست و عید الله سلام را حکم داد و از زمان
 که او کان اجتماع را از قلعه بردارد و اموال و ثقل ایشانرا فریبم کرد و هزار و پانصد شمشیر و سیصد زره و دویست و هشتاد و نه
 سپر برآورد و مویشی و دیگر اشیا فروان بود آنگاه پیغمبر فرمود تا از مدینه سعد بن معاذ را حاضر کنند زیرا که سعد سبب حراست
 که داشت ملازم نبود بر رفتند و سعد را بر دراز گوشه بر نشاند و راه برداشته چون نزدیک لشکرگاه رسید
 ابطال قبیله اوس را پذیرد شدند و گفته ای سعد رسول خدای حکم نئی فریضه را بر تو ستام داشته و ایشان حلفای
 تو اند چنانکه عبدالله بن سلول بنی قریظ را که حلفای او بودند قایق قتل شد تو نیز بهم سوگند ان خویش را حراست
 فرمای چندانکه ایشان الحی کردند و اصرار همی نمودند سعد همچنان خاموش بود و هیچ سخن نمیکرد غایت گفت
 ای مردمان مرا سعد معاذ گویند در راه خدای دست ملامت کنندگان بر من دراز نشود ایشان دستند که کار نبی
 فریضه اصلاح نخواهد شد ابو الفتحی که بن خلیفه الاشتهار گفت واقوا معتب بن قیس گفت و اصباحا و صاحب
 این ایتمه فریاد برداشت که تا آخر روز از قوم من امیری نماند و این ابو الفتحی که جد عبد الحمید بن حمیره و او مردی مسافر بود

بدین شعایر جان بنی بابت خطاب که در گوید
 اَبْلَغُ اَبَا الفَتْحِ اَنَّ عُرْفَةَ
 اَعْبَتْ عَلٰى اَلْاِسْلَامِ اَنَّ لَشَّجِيحًا
 اَحْبَبُ هُدَانَ الْجَارِ وَ دِيْنَهُمْ
 كَبَدَ الْجَارِ وَ لَا يُحِبُّ مُحَمَّدًا

جمع
 بیاید

مع القصد چون سعد بن حنظل رسول آمد پیغمبر فرمود قوم بوسیدیم که مردم اوس حنظل کردند و جمعی از بنی الا سهل که قوم او بود
 او را زد از گوشه بر آورد در مجلس پیغمبر در آوردند تا بنسبت جمعی از مردم گفتند یا با عمر و پیغمبر ترا بر نبی فریضه حاکم
 ساخت تا چه فریاضی سعد آغاز سخن کرد و گفت ایچاشت آبا چنان خدای برگردن نهاده اند که آنچه من گویم
 رند و مید و کرد و بشمارید گفته چنین باشد پس روی با بنحانب مجلس کرد که پیغمبر جای داشت و حشمت پیغمبر
 نحوست آنحضرت را مخاطب سازد و گفت هر که بدنیوی مجلس است نیز حکم من ضاد بر رسول خدای فرمود اینک از
 قبل من حکومت تربست بچه خواهی حکم کن پس سعد معاذ بنیاد سخن کرد و گفت حکم من نیست که مردان نبی فریضه را
 با سر هم سپرداریه و زمان و گوید کان ایشانرا برده گیرید و اموال نجاعت را بر سبب قیمت کنید رسول خدای
 فرمود لَقَدْ حَكَمْتَ فِيمَ بَيْنَهُمْ بِحُكْمِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ بَرَوِ اِیَّیْ فَرَمُوْا لَقَدْ حَكَمْتَ فِيمَ بَيْنَهُمْ بِحُكْمِ اللّٰهِ مِنْ قَوْفِ سَبْعَةِ اَنْفَعَةٍ مِّنِّیْ
 اِنَّ حُكْمَ كَرْدِیْ كِهْ خَدَیْ بَرَزْ بَرِیْفَتْ اَسْمَانِ بَمَانِ حُكْمِ كِهْ اَسْتَكْوِیْ چُونِ مَنَازِلِ نَبِیْ فَرِیْضَةَ اَسْعَدَ خَاصِ مَنَاجِرَانِ
 نَهَاد اَنْصَارِ كَفْتُ اِنْ اَزْ بَهْرَهْ بُوْد كِهْ خُوسْتَم تَا مَنَازِلِ شَمَا مَتَاجِ نَبَا شَنْد حَاجَانِ بِنِ بَابْت كُوِیْد

از قضا جمع زینج
 از قضا آسان در بار
 از قضا آسان در بار
 از قضا آسان در بار

وَ سَعْدُ كَانِ اَنْذَرَهُمْ نَصِيْحًا
 فَمَا رَجَوْا نِيْقُضَ الْعَهْدِ حَتَّى
 اَخَاطَ بِحِيْضِهِمْ مِّنَاصِفُوْا
 فَصَا الْمُؤْمِنُوْنَ بِذِيْ خُلْدٍ
 اِنَّ اِلَهَكُمْ رَبُّ جَبَلٍ
 غَرَامٌ يَّعْبُدُ اِلٰهًا اٰنُوْا
 لَهُ مِنْ حَرِّ وَقَعِيْهَا صَلْبًا
 اَنَامَ لَهَا ظِلٌّ ظَلِيْلٌ

جمع
 بیاید
 جمع
 بیاید

و نیز حسان راست

لَقَدْ لَبِيتُ فَرِيْضَةَ مَا سَاَهَا
 وَمَا وَجَدْتُ لِيْذِيْنَ نَضِيْرٍ

اصحاب

وفاقیہ اقاہیم سبوعہ بعد ہجرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

مجلس تفسیر
تفسیر جامع
تفسیر جامع
تفسیر جامع

اصَابَهُمْ بَلَاءٌ كَانَ فِيهِ
لَهُ جَنَّةٌ مَجْنُبَةٌ لَعَادَى
غَدَاةً اَنَاهُمْ يَمْتَنِي بِاللَّهِ
رُكْنَاهُمْ وَمَا ظَفَرُوا بِشَيْءٍ
فَنَاهُمْ صَرَخَ حَوْرًا لَطِبُوا فِيهِمْ
رَسُولُ اللَّهِ كَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ
بِفِرْسَانٍ عَلَيْهَا كَالصُّفُوفِ
سَوَى مَا قَدَّ اَصَابَ بَنِي النَّضِيرِ
دِيْمَانُهُمْ عَلَيْهِمْ كَالْعَبِيرِ
كَذَلِكَ يُدَانُ ذُو الْقَدَائِلِ الْخَوْرُ

اصابهم بلاء
لهم جنه
غداة اناهم
ركناهم
فناهم صرخا

باجملہ مردان بنی قریظہ را کجا پیغمبر سبحان سبوعہ بعد نبیہ در آوردند تا صفای سید شوکت شریعت قوت دین را باز داند و ایشانرا در دوسری جامی داوند زمانرا در خانه رطبه بنت کحارث و مردانرا در خانه اسامه بن ابی العاص خدی کر دند و ایشانرا یکیک با لب تخم در آورد و چون کوفتند ان سیر برینند و انجاغت نهضت من مرد بودند و بروی تنفصه و ششها تا چهار صد تن بودند و سیر کفند و قاتل ایشان علی علیه السلام و زید بود چون حیی بن اخطب است شہید پیغمبر آوردند فرمود با عده الله عاقبت خداوند مبر تو حاکم ساخت گفت من نفس خود را در عدوت تو طاعت نمیکم و الله یا محمد ما الود نفسی عدو یذک فاعلمت و هم این دو شعر را نشا و کید کل مغفل بجمد کل الجود لکن من نجد الله یخذله

مجلس تفسیر
تفسیر جامع
تفسیر جامع

لَعَلَّكَ مَا لَامَ اَنْ اَخْلَبَ نَفْسَهُ
فَجَاهِدْ حَتَّى اَبْلَغَ النَّفْسَ حَبْدَهُ
وَلَكِنَّهُ مَنْ يَخْذُلُ اللهَ يَخْذُلْ
وَحَاوَلْ يَبْغِي الْعِزَّ كُلَّ مَغْلُغِلْ

لعلک
فجاهد حتى
ولکنه من
وحاول یبغی

در نبوت علی علیه السلام شہر بر از بھر قتلش ساینخت حیی بن اخطب روی با علی کرد و گفت متمسک بعد از قتل حایه من پیرون نکنی و تن مرا بر میان نیکنی علی علیه السلام فرمود این بر من سهل تر است از قتل تو و سرش از تن بر گرفت بعد از قتل کعب بن اسد دست سب حضرت رسول آورد پیغمبر فرمود ای ابن اسد هر نصیبت ابن حواس بند برقی و شریعت من نکلفی تا آخرت بوضیبت و اندر از حیی الفت من اندر کرد و گفت چون محمد را پیسند سلام من برسانید کعب گفت یا ابا العاسم بنی نوریه که اگر بود عیب نمیکردند که از خوف شہر مسلمان شده ام دین تو میکرم اینک از برای دفع عار بدین دین در میکردم رسول خدی فرمان کرد تا او را نیز عرضی مع نیز داشتند با سبایای جهود بختصد و نجات من بودند و در میان ایشان زید بن باطا پیری نام بر دار بود این پسر در حجابی ثابت بن قیس بن شامس که یکن از اصحاب رسول خداست دستگیری کرد و بود در نبوت ثابت پادش خدمت او را بحضرت رسول آمد و از بھر او خواستار مان گشت پیغمبر فرمود تا او را سلامت بکباشند چون زید از خون خویشتن این گشت روی با ثابت کرد و گفت مرد سالخورده را که زن و فرزند نباشد زندگانی چگونه دیگر یابد ثابت در حضرت رسول بقدم ضریعت پیش شد زن و فرزند او را شفاعت کرد چون میر از این در نیز آسود گشت گفت بر کرامال نباشد زن و فرزند وبال کرد و کرت یکر ثابت در حضرت رسول خواستند شد و موال او را استر و انمود این وقت زید گفت ای ثابت کنون بگوی که حیی بن اخطب کجا شد گفت مغتول گشت گفت کعب بن اسد چه شد گفت با تنغ نیز شس سر از تن دور کرد پس از بنی شامس بن قیس پرس نمودیم پس کونہ با نوح شہید نگاه اشرف و اکابر بنی قریظہ را یکیک پرسید و ثابت خبر قتل ایشانرا به دواد ناگاه زید پر گفت ای ثابت بهان حیی که مبر تو ثابت است مرا نیز ایشان رسان ثابت در شد و با تنغ سرش بر گرفت و آنچه از او باز ماند خاص دی گشت عایشه کو بدیکند زن

جسد اول کتاب دومین مجلدات مانع التواریخ

از نبی قریظ نیز من بود و سخت خندان و شادان بنیرت ناگاه او را بنام مذکورند او برخواست و همچنان خندان و شادان
میرفت و میگفت مرز بهر کشتن طلب میکنند من کفتم هیچ زیز نگشاید گفت من شوهری دهم و او را نیک دوست
میداشتم شبی در بام محاصره کفتم در آن که ما و تو از رسم جدا خواهم شد و مرا بستی تو زندگانی صعب است شوهر من گفت چون
تجدد دست یابد مردان را بکشند و زنا را بگیرند اگر تو این سخن بصدق کنی جمعی از مسلمانان در سایه حصن پیرین باطنش اند
ایسانسکی بر سر ایشان بعلطان باشد که کین از مسلمانان کشته شود آنگاه چون دست یابد بر آن چون وی مقتول سازند وی
من زنده نباشی من چنان کردم و شنکت بر سر خدادین سویدم و جان بداد نیک بکفرا و بر خوانند گفت عایشه گوید
باشت آن زن را با یقین بهلاکت فراموش نمیکنم مع القصة بعد از قتل نبی قریظ اموال ایشان را بر مسلمین قسمت کردند
مردی ایک سهم دهمی را دو سهم قسمت افتاد چنانکه سوای سه سهم بجزه گشت و خمس از آن جدا ساختند و از میان بسیاری
برجانه بنت عمر بن خطاب را رسول خدای خاص خود فرمود و خواست تا از آنش کند و بزنی خواهد عرض کرد و رسول الله
پسین کنن که بر من و تو است راست که مرز و گذاری چه دین جهود اند و دست میداشت پنجم او را ترک گفت لکن در
دل همی خواست که او مسلمانان گیرد و از آنجا جنبش کرده قطع مسافتی میفرمود ناگاه بانگ نعلی از قفا شنید فرمود این
بانگ نعل ثعلبه بن سعید است که شارت اسلام ریخته رمی آورد و چنین بود پس او را بزنی گرفت و بعضی از بسیاری
نبی قریظ پنجم دست سعید بن ابیضاری تقسیمید سجده و ارضی شام در سادما فروختند و بهای سبب سلاح کردند و چند بر آنجا
ابن عطفان و عبد الله بن عوف فروختند چون بکار پایای رفت سعید بن معاذ همان جراحت که داشت چنانکه مذکور شد
از جهان فانی بچنان جاودانی خرامید و هنگام نزاع رسول خدای سالیان آمد و سرش را بر او بر نهاد و گفت ای سعید
را تو بختی ما دیده و رسول بر تصدق کرده و حقوق سلام که بر دست آورده اند و روح او را چون روح دوستان
خود قبض فرمای سعید بن بانگ شنید چشم باز کرد و گفت اسلام علیک یا رسول الله گوای میدهم که تو رسول خدای
و حق رسالت گدشتی سر خود را بر گرفت و بر زمین نهاد و عذر بخواست بعد از مرگت آنحضرت سعد در گذشت و جریل
فرو شد و گفت گیت از صاحب تو که در گذشت و در پای آسمان بر روی او شاد گشت حضرت فرمود سعد در مسکن
موت گدشته و بیرون شد پس بگر باره بخانه او حاضر شد و از آنجا شیع فرمود اصحاب گفتند یا رسول الله
مرد بزرگ جنبه بود و در دست ساخت سبک بنمود فرمود من فکر کردم ملائکه را که حل جسد سعید می کردند جابر بن عبد الله
گوید که یا رسول خدای بر سعد نماز کردیم و او را بخاک سپردیم در موقت پنجمه تسبیح گفت ما نیز موافقت کردیم
انگاه بگریه فرمود اصحاب سبب پرسیدند فرمود چون بنده صلاح را بخاک سپردند که بر روی تنگ گرفت
تسبیح و پنجمه گفت ای بخت نامی آنهم کام که پنجم فرمود عرضش در مرگ سعیدش کرد و در پای آسمان گشوده شد
و بنفاد من از فرشته شیع خارزه او کرد و رسول خدای در خانه او بستانش پایی میرفت و میفرمود که از کثرت فرشتگان
جای قدم گدشته نیست چون پایی میگذارد فرشته خنجر خود را از جای بر می افروزد و پایی دیگر که از م مادر سعد اشک ترا
اصفا میمورد و باک بر آید و گفت ای سعید که او را با او بهشت پنجم فرمود مساکت باش و بر پروردگار جرم مکن تا ما
سعد در قبر قشاری رسید گفت یا رسول الله تو بر او نماز کردی و بدنت خود دفن نمودی و اینک میفرمائی قشاری
بدو رسیده فرمود زیرا که با اهل خودند خوی بود از نیروی قشاری یافت دهم در خیال ما که گرفت جهودان

وقایع عالم سبعة بعد هجرة رسول الله صلى الله عليه وسلم

مدینه هاس ہی زدن رسول خدای نماز خوف بگذاشت و سیم در نیال پنجم بحری بلال بن عمارت نمرنی با چارده نفر از قبیلہ
 مزینہ بخدمت پیغمبر آمد و مسلمانان گرفتند رسول خدای ایشان را رخصت مراجعت او فرمود تا مابرجا باشد و شکار مباح
 خوابید بود و انجاعت باراضی خود باز شد و سیم در نیال برودیت جاعتی ضمام بن ثعلبہ بن قبیله سعد بن بکر بخدمت
 رسول آمد مسلمانان گرفت و شیخ شهاب الدین بن حجر اسلام آورد در شرح بحری در سال نهم تصحیح نمود و محمد بن
 و کردی سخن و راستوار داشته اند و سیم درین سال پنجم بحری غزوه دوتہ انجندل پیش آمد در آن اراضی کردی
 از اشتر بخدمت شده بر مجازان و کاروانیان تا ختن میردند رسول خدای سباع بن عرفطه غفاری را روز بیت
 پنجم ریح الاول در مدینه نصب نموده بانهزارد در زم آرمای پرویش تا بدان نواحی تا ختن برودزدان رهن چون این
 بدستند بخدمت مسلمانان مال و مواشی ایشانرا بخود داشته براند و طریق مدینه پیش داشتند و سیم ریح الثانی وارد
 مدینه شدند و در کتاب خوارج از عبد الرحمن بن ابیلی حدیث کرده اند که میکوید بالقبوسی بدوتہ انجندل عبور داشتیم
 ابو موسی انقصه را زبهر من کرد که وقتی رسول خدای بد بخار رسید فرمود در موضع دوتن در میان نبی اسرائیل حکم بجور
 کردند و سیم در میان امت من در موضع دوتن بجور حکم خواهند کرد این بود اما ابو موسی و عمرو بن العاص در دوتہ انجندل
 میان علی و معاویه حکومت کردند من با ابو موسی دیدار کردم و کفتم نه تو از رسول خدای چنین حدیث کردی فقال والله
 المستعان و سیم درین سال نهم کام که رسول خدای بجانب دوتہ انجندل سفر داشت مادر سعد بن عباد و مبرک فجاد
 گذشت پیغمبر بعد از مراجعت از سفر بر قبر او نماز گذاشت سعد عرض کرد یا رسول الله اگر مادر من نجما نگذاشته بود گمان
 داشتیم که از مال خود چیزی صدقه کردی اگر اکنون من از جانب او این تصدق کنم بوصله او بنشیند فرمود و او باشد
 عرض کرد که ام تصدق افضل است فرمود پس سعد بن عباد و جاهانی فرورد و سپل ساخت و گفت ایلام سعد و سیم
 در نیال بو سفیان بعد از مراجعت از غزوه خندق روزی با قریش انجمن کرد و گفت کیت که بدین سفر کند و اگر هست
 باید چهره القتل رساند زیرا که در کوی و بازار بکینند میر میکنند مدعا عربی گفت اگر کفایت من کنی انکار پاپی برم ابو سفیان
 او را نبوخت و برک و ساز بد و شتری بر کوب و عطا کرد و شبی از که اشش پرون فرستاد اعرابی بدین آمد و خبر
 رسول پرسید در قبله نبی عبد الاشل نشان داد پس شتر خویش سبت پیاده بدن قبیله را برید و آنحضرت را در مسجد
 یافت و در آمد رسول الله چون او را دیدار کرد فرمود که انیر غدیری اندیشیده اما چون اعرابی بردگش گفت در میان شما
 پر عبد المطلب کدام است پیغمبر فرمود انان عبد المطلب اعرابی چنان همی رفت که خواهد شورتی آغاز آید بن حضرت
 داورا گرفت و گفت چندین کستان مرد و جامه شتر کاوش کرد و خبری یافت اعرابی فریاد استغاثت برداشت
 پاپی سید را بوسه زد پیغمبر فرمود است بکوی که از گجانی و از بھر چه آمدی اعرابی امان طلبید چون امان یافت صورت
 حال ابار گفت پس سید بر حسب دل و در انجوس کرد روز دیگر پیغمبر و اطلب داشت و فرمود هر جا خواهی برو و ازین بهتر
 است که مسلمانان گیری اعرابی امان آورد و گفت هرگز ازین تن تر سیدم و چون تر دیدم ضعف و خوف بر من استیلا
 یافت و تو بر ضمیر من مطلع شدی و حال آنکه خبر من را ابو سفیان کسی ندانست با آنکه بعد از روی چند رخصت
 گرفته مراجعت نمود و سیم در نیال پنجم عمرو بن ابی صفیر و سلمه بن اسلمه بن ابی سعید بن ابی سفیان و انہ کشته شدند و بعد
 از ورود که در حواف حرم کینر کی بر حال ایشان گوی یافته فریاد برداشت که ای ابن عمه اینک عمرو بن ابیته است

اسلام نزل
 اسلام ضمام
 غزوه دوتہ انجندل
 موت

فرستادن
 ابو سفیان اعرابی را
 برای قتل پیغمبر
 بدین

رفتن عمرو
 بن ابیته و سلمه بن اسلم
 بکبری قتل ابو
 سفیان

جسد اول از کتاب و قیوم من مجلدات تاریخ التواریخ

زنی که بی بد چنانچه غافل شوید چون سر ایشان کشوف شد سله زین اسلم گرفته مر جعت نمود و عمر و بن شبه شهاب
 جبال که نخت ناکاه عثمان بن مالک با دو چار شد عمر و خجری بز و عثمان چنان با یکی کرد که مردم که شنیدند و بر او جمع
 شدند و عمر و از میان مردم بگریخت و بغار می در رفت و از آنجا بغار می دیگر می خرید ناکاه مردی عور را گرفت زنی بگر
 که کوه سفدان خود را از آفتاب سایه آورده این شعر می خواند *و لست اذین دین المثلینا*
 و در حق رسول خدا سخنان با هموار می گفت عمر و با نماند او بخت پس بر سر او آمد و کوشکان خود را بر چشم بینای او نشاند
 و بدشت تا جان سپرد نگاه از غار بد آمد و دیگر جاموشش فریش را بگشت و سلامت سوی مدینه شد و قریب
 به مدینه دو تن از جو سبوس و عبون فریش دیدار کردند که انگت که داشتند بانگ برشان زد که دست به بند و بند
 ایشان سر برافشند پس عمر و کتب از ایشان را با خذک خار اشکاف بجاگ افکند و آنرا دیگر دست بسته بدینه آورد
 و ابو صفیان ازین صیبت در حفظ خویش بر زیادت ساعی شد و هم در نیال ابو عبیده بن جراح در شهر ذی الحجه با چاقی
 بجانب سیف البحر ما مور شد و از ایشان خبر بود و او ابتدا بر یک روزی یک خرماعاش میگرد و مدنی به نیم خرماعاش
 گرد چون کار برایشان صعب شد خذ و ذکما سی از دریا با حل افکند که گوشت آن گنایه سبده کس را کفایت
 کرد جا بر کوبد که من با شتر خویش از زیر ضلعی از ضلع آن مایه بگشتم در آن سفر قیس بن سعد بن عباده
 گفت کبت که شتر من خویش را با ما بفروشد و بها خرماعاش ما گیرد بشرط آنکه شتر اکنون بدد و خرماعاش مدینه ستاند عمر
 خطاب گفت عجب است ازین جوانک مال پر دست دراز نمیکند و حال آنکه از خود هیچ ندارد قیس بدستی
 سخن کرد و گفت پدر من پیادگان را سوار میکند و کرسنگان را سیر میزند و قرضی که من از برای مجاهدین دین کرده
 باشم چگونه در ادای آن تاخیر کند بعد از آن قیس پنج شتر بدو تنق خرماعاش بدد و هنگام حاجت بخرد و بعد از آن
 بدینه سعد بن عباده بجهت آن بود و احسان که در راه مجاهدین کرده بود شاد شد و بدین شکرانه چهار نخلستان بدو بخشید
 و بهای شتر نیز آنچنان شد که با خلعت باد و چون رسول خدای از کار قیس آگاه شد فرمود آن من بیت جواری

هنوز در مملکت ایتالیان و جلوس ایتالیان در سال پنجم هجری

خلیفه عیسی از مردم مسیحی پاپ می نامند و از هنگام عروج عیسی تا آنوقت خلیفگی از پس خلیفگی شناخته دارند و مدت
 پاپی هر یک از آنها در حدیث پاپ در کار ملک و مملکت و نصب سلاطین اروپا بدست ایشان در کتاب اول تاریخ
 التواریخ نیز مرقوم افتاد و اختلاف مذاهب عیسویان و مجالسی چند که از بصره فرغ اختلاف در اصول مذاهب مسیحی کرده اند نیز
 نگاشته و شرح حال پاپانان زمان سمرقند رسول خدا شمرده شد در سال پنجم هجری آنرا در مملکت ایتالیان
 بر مسند پاپی جلوس نمودند و بر بان لاین بنبر یوسل است و او پسر قوسول پسران است و مولد او در کامپانیا
 با نچه غلامی عیسوی که بر یک در بله ی پاشند چشم با مرونی پاپ میدارند و فرمان پذیر او مید و هر که او عقیده
 کند و از بزرگی رواج در مذهب مردم بر گزیند از جانب پاپ خلیفه خواهد بود در زمان آنرا خلیفه قسطنطنیه که ستر یوس نام
 داشت در حق عیسی عقیده تی جدا گانه بدست کرد و با مردمی که مذاهب کتلیک داشتند مینو تی بزرگ بیان از اخت گان
 مذاهب کتلیت در میان عیسویان شمرتی بزرگ و قویتر از سایر مذاهب است ایشان گویند عیسی او اختیار است
 اختیار خدایت و آنرا بگریختار شده و نه بود بگفت در حضرت عیسی کتلیت است آن اختیار است و از آنجا

تاریخ التواریخ
 در حدیث پاپ در کار ملک و مملکت و نصب سلاطین اروپا بدست ایشان در کتاب اول تاریخ التواریخ نیز مرقوم افتاد و اختلاف مذاهب عیسویان و مجالسی چند که از بصره فرغ اختلاف در اصول مذاهب مسیحی کرده اند نیز نگاشته و شرح حال پاپانان زمان سمرقند رسول خدا شمرده شد در سال پنجم هجری آنرا در مملکت ایتالیان بر مسند پاپی جلوس نمودند و بر بان لاین بنبر یوسل است و او پسر قوسول پسران است و مولد او در کامپانیا با نچه غلامی عیسوی که بر یک در بله ی پاشند چشم با مرونی پاپ میدارند و فرمان پذیر او مید و هر که او عقیده کند و از بزرگی رواج در مذهب مردم بر گزیند از جانب پاپ خلیفه خواهد بود در زمان آنرا خلیفه قسطنطنیه که ستر یوس نام داشت در حق عیسی عقیده تی جدا گانه بدست کرد و با مردمی که مذاهب کتلیک داشتند مینو تی بزرگ بیان از اخت گان مذاهب کتلیت در میان عیسویان شمرتی بزرگ و قویتر از سایر مذاهب است ایشان گویند عیسی او اختیار است اختیار خدایت و آنرا بگریختار شده و نه بود بگفت در حضرت عیسی کتلیت است آن اختیار است و از آنجا

وقایع قایلیم سببه بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

بشری مبرست از سخن او را پسندید و داشت این مذمت اختیار کرد و لاجرم عقیدت مردم تکلیک از دست بردارید
کار علمای نصاری و کشیشان و در قسطنطنیه لعن کردند مدت پاپی و سلطنت و نیزه سال بود

وقایع سال ششم هجری و آنرا سنه الاستیاس خوانند

فرض شدن حج

در نیال حج کعبه فریضه گشت و آیه کریمه **وَأَيُّهَا النَّاسُ وَالْعُرَّةَ لِلَّهِ** نزل یافت و تمام مردم را قاضی حج و عمره است
تکمیل آن چه علقمه و مسروق و ابوسمین بن مهران و اقیموا الحج و العشر لله قرائت کرده اند و پنجم را تاخیر در ادای فریضه
حج تواند بود که فرض عمره مکشوف است که قشس موسوع و دو جو شس قوف بر استطاعت از شرط استطاعت نیست طرق
و کفار مانع بودند دیگر آنکه موسوع حج را تغییر داده بودند پس پنجم فرمودند تاخیر انداختم تا موسوع حج بزی حج رسید طایفه کوفه
فرض حج در سال نهم هجری واقع شد زیرا که فتح کوفه در سال ششم بود اگر حج فرض بودی هم در آن سال پنجم ادای فریضه کردی
و حکم بادای آن فرمودی چنانکه در سال نهم ابو بکر را حکم فرمود تا حج کند در سال دهم خود حج رفت پس معلوم توان کرد که حج در سال
نهم فرض شده و آیه کریمه **وَأَيُّهَا النَّاسُ وَالْعُرَّةَ لِلَّهِ** دلالت بر فرض بودن حج ندارد بلکه امر است با تمام و انجام
حج و عمره بعد از شروع در آن و هم در نیال غزوه ذات الرقاع پیش آمد و جهان بود که خبر میدیدند که جماعت عطفان
و بنی محارب و انصار و ثعلبه بصدقه بنی تميم کفر کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از غار حرا برانگیختند و در نیمه جمادی او را
با چهار صد یا بنقص صد کس بیرون ساخت بجانب نجد تا موضع نخله رفت و از آنجا تا ذات الرقاع فرود آمد چون آن
مخافت از غم بنی تميم یافتند بولی عجب در دل ایشان جای کرده فرار نموده و در قتل حمال پناه جستند و از غایت شدت
سپار کس از زمان خود را نتوانستند کویج و ادیس مسلمان رسیدند و زمان ایشان را برده گرفتند در نیوقت تمام
نماز بر رسید و مسلمان هم داشتند که نماز بر داند و دشمنان ناگهان بر ایشان باز زدند و دشمنان از دور و نزدیک گران
و بگرویدند در نیوقت پنجم نماز خوف گذشت و آن اول نماز خوفی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت این آیه است
**وَإِذْ كُنْتُمْ فِيهِمْ فَانْتَرُوا الصَّلَاةَ فَلَمَّا طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا بِالْحَبْلِ قَائِدًا مِمَّا كُونُوا
مِنْ زَانِكُمْ وَالْآثَابُ لَهُمْ وَأُولِي الْأَرْبَابِ مِنْكُمْ فَلْيُقَاسُوا بِالْحَبْلِ قَائِدًا مِمَّا كُونُوا مِنْ زَانِكُمْ وَأُولِي الْأَرْبَابِ مِنْكُمْ
فَلْيُقَاسُوا بِالْحَبْلِ قَائِدًا مِمَّا كُونُوا مِنْ زَانِكُمْ وَأُولِي الْأَرْبَابِ مِنْكُمْ**
فمن ميطروا كنتم مرضى ان تضرعوا اليكم وخذوا حذركم ان الله اعد للكافرين عذابا عذبا پنجم فرمود بنی تميم را شکر در
برابر دشمن صفت زد بنی از پیش است بود دیگر گفت که با کفایت نصف از پیش بود پس از دیگر گفت که با کفایت از
پیش بود پس وی بر شد چون پنجم سلام داد با رضای آنکه سخن گفتند با یکدیگر گفت که گفت اول با پنجم گذشت بود
ثانی خود تمام کرد باز پیش وی شد آن نصف که با کفایت دوم آمده کرده پس آن نماز تمام کرد پس هر یک از آن نصف
یک گفت با پنجم گذشت در کفایت یکدیگر با انجام بردند از آنچاست که جماعتی گویند که نماز جماعت واجب است و اگر واجب نبود
مردم در این مخالفت فرادی نماز بگذارند و این سخن نزد علماء استوار نیست الا اینکه نماز جماعت افضل باشد و این نماز خوف جماعت
خاص پنجم بود سه روز که در برابر دشمن بود این نماز گذشت جابر بن عبد الله گوید منی کان از دشمنان برد از آن وقت و
رحمت که بدو رسیده بود چون شوهرش باز آمد و او را بدید سوگند یاد کرد که از قفای پنجم میردم تا بکنن از مردمش را کشتیم پس گما
مراجعت پنجم در راه فرود آمد و بکنن از نصاری و بنی از مهاجر برای مر است بر سر از کوه شده تخت از اول شب

غزوه ذات الرقاع

چون

جلد اول از کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ

نوبت که آشفته مردها بر تخت و انصاری بنام استاد انکار فریبیده و در ظلمت شب با نکت نماز انصار برآید
 دیری بدو کشاد داد انصاری تیر از خود بکشید و نماز را قطع نکرد مرد کافر تیر دیگر انداخت در ضربت سیم انصاری نماز را به
 نهایت برده بود مهاجر بر سیدار گردناز می کافر شتافته او را نیافت پس باز آمد در غم سه تیر بر انصاری و گفت چرا
 در ضربت نخستین مرا پنداز کردی گفت سوره از قرآن تلاوت میکردم بخوابتم قطع کنم بخدا می که مهر را برستی فرستاده اگر نه
 آن بود که ما مورچه است بودم اگر هزار تیر بر من آمد قطع سوره نمیکردم تا جان بدیم با بجز از آنجا آنست مدینه فرمودند و همگام
 مراجعت شبی رسول خدا بجا بر بن عبدالله انصاری رسیدید که بر شتر ضعیف اندامی سوار بود و او را شتاب بسیار
 میداد پیغمبر این تیره با پاسری که در دست داشت ضربی بر شتر جابزد تا از جای برآید و قوتی عظیم یافت پس فرمود
 ای جابر چیست که چنین شتاب برده میروی عرض کرد که زنی نوگرفتارم و شوق مرا بدینگونه خلبش میدهد فرمود
 دو شتر به دست آن زن بیاید باشد عرض کرد شیب است فرمود چرا کبری نیاید و ردی که او با تو لعب کند
 و تو با او بازی کنی عرض کرد از پدر من نه دختر بجای مانده خواستم زنی که با نوبسری آرام که صلاح کار ایشان
 تواند کرد آنجا پیغمبر فرمود از پدر تو بیسج دین بجای باشد عرض کرد بی پیغمبر در ادای آن شادت عانت دایس
 فرمود شتر خویش را میفرمودی عرض کرد بی و آن شتر را چهل درم بر رسول خدای بفرخت که نامدینه سوار باشد آنجا
 تسلیم کند پس پیغمبر شیب است و پنج نوبت و برواتی بقصد نوبت از بجه جابر استغفار کرده و در مدینه بهای شتر بدویم
 شتر بدویم شتر را بد بخشید و در فرض پدرش مد کرد و با بچه در صحیح بخاری مسطور است که غزوه ذات الرقاع بعد از خبیره بوده
 زیرا که ابو موسی اشعری گوید با چند تن در آن غزوه بودم و پایهای ما مجروح شد در قها و وصلها بر پای خود پیوسته میکردیم
 انبیین روی این غزوه ذات الرقاع گفته ابو موسی بعد از فتح خیبر با بعضی از مهاجران چشمه بخت رسول
 پیوست و باین استدلال بخاری این غزوه را قبل از خبیره برآید کرده و این برخطابا شد و این غزوه را از نیروی ذات
 الرقاع گویند که در آن اراضی تلهای بسیار پستینها و بلندها باشد و رنگ رنگ بود چون جامه مرقع و بر دایسته
 راهها از جامه مرقع کرده بودند و ستم گفته اند پیغمبر صلی الله علیه و آله در نخله در زیر درختی فرود آمد که آن درخت را
 ذات الرقاع نام بود و ستم در انبیا ششم جبری در ریح الاول غزوه نبی نجمان افتاد ایشان دو طایفه از غنص و
 طاره از بجه آنکه از آن روز که قبیله بدیل عاصم بن ثابت و خبیب بن عدی و دیگران از قبش آوردند و با پیغمبر غزوه کردند
 چنانکه گفته شد پیغمبر در دل داشت که ایشان را بگیرد پس عبدالله بن ام مکتوم را در مدینه نصب کرده با دوست
 تن از ابطال بیرون شده و بیت سراسر در شکر ایشان بود چون بدان رض رسید که عاصم و دیگر مسلمین
 شهادت یافتند از بجه ایشان استغفار فرمود و از انسوی چون نبی نجمان از قصد پیغمبر گوی یافتند بطل حال شتافته سخن
 شدند پیغمبر کید و زور در ارضی ایشان قامت نموده بعضی از شکر مایه کرده کرده با طرف و اکناف مأمور
 داشت جماعتی بارض عصفان با قصد رسول خدای نیز عصفان با بعضی از موزعین شنی گویند که رسول الله در
 عصفان قبرانند مادر خویش را احتیاط فرمود و بر سر آن دور کعبت نماز کرد بسیار بگریست تا اصحاب همه بگریستند
 و بعد دور کعبت دیگر نماز گذاشت و ستم بگریست تا مردم نیز بگریستند بعد از آن سبب که مردم را پریشان فرمودند
 آنکه در آن روز که بمکه آمدند و بر سر قبر او خود نماز کردند و خواستم از بجه او
 استغفار کنم

غزوه
 نبی نجمان

وقایع قائم سبوع بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

استغفار کنم مریز هرگز نماند و دیگر بار نماز کردم و باز خواستم استغفار کنم هم مریز هرگز نماند از آن بگریسم و این آیت انجی
 فرود شد ماکان للیق الذین آمنوا ان یتغفروا للذین کفروا در نبوت آنحضرت از ما در خویش برنت جنت علما
 اثنی عشریه این سخن را استوار نینداند و گویند از پدر ما در پیغمبر همه مومن و مؤمنه بودند و هم در این سخن از ایشان بیرون
 چنانکه مسلم در صحیح خود آورده که پیغمبر از خداوندان خواست تا زیارت قبر ما در خود رود و خدایش اذن داد و آنگاه که زیارت
 کرد فرمود سپور زیارت کن سید ما کن یا و شما باشد پس اگر آنکه مشرک بود چگونه خداوند پیغمبرش را اجازت
 زیارت قبر مشرک میداد با آنکه او بگردد سوار برین غنیم ما مورشدند ما آوازه این باخت و نماز گوشه فریض شود و
 خوفناک گردند او بگریختن با حرم بر رفت و باز آمد که با آنکه در چهار نیتا پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی مدینه مراجعت فرمود
 و چون نزدیک مدینه شد فرمود ای ایوبون ای ایوبون انشا الله لیرتبا حامدا و ذکرا أعوذ بک من وعشاء التفرق کما
 المنقلب سوء المنظر فی الاهل و الیال و الولد و متابین سفر چهارده شبانه روز بود و هم در اینسان رسول خدا
 محمد بن مسلم را باسی سوار حکم داد که بارض خضره رفته بر نی کلاب تا ختن کند محمد همه شب طی مسافت کرده روز با مخفی بود
 تا منافقه برایشان باخت و ختن از ایشان را مقبول ساخت و جمعی بگریختند پس کوفته اند و دشمنان ایشان را براند
 و با مدینه آورد و یا صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند بوده پس پیغمبر خمس از آن اخراج نموده باز ماند و را بر مسلمین قیمت فرمود و مدت
 سفر محمد بن مسلم نوزده شبانه روز بود و هم درین سال عمر بن الخطاب را بقاره فرستاد و عمر با ایشان طی منافقه کرده با
 شد و هم درین سال بلال بن الحارث بن ازمزی را بر سر مالک بن کنانه فرستاد و انقوم فرار کردند و مسلمانان در برابر
 ایشان خبر یک سب خیری نیافتند و مراجعت کردند و هم درین سال بشر بن سوید را بر سر بنی الحارث
 ابن کنانه فرستاد و مشرکان خبر شده به پیشه گریختند شترش در آن میشد و ایشان را سوخت چون پیغمبر
 فرمودند بس ما صنتقم و هم در اینسان غزوه ذی فروه افتاد و آنرا غزوه غایب شمر که بند در خبر است که ابوذر
 غفاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستار شد که در ارض غایب رود و روزی چند در مرعی شتران حاضر
 پیغمبر ساکن باشد رسول خدای اجازت نمفرمود چون ابوذر کاح نمود آنحضرت فرمود که تو تا می بینی که غطفان بر شما
 تاخته اند و پیتر مقبول ساخته اند با آنکه عیسیت بن حصین فزاری با چهل سوار در نهانی تا ختن کرده بیست نفر شتر دار
 رسول خدای را بغارت برد و زنی نیز اسیر کردند و پسر ابوذر غفاری در میان اعیان شهید شد سلمه بن الاکوع گوید من
 ریاح غلام پیغمبر از مدینه بیرون شدم و من بر سب ابو طلحه انصاری سوار بودم پس کام طلوع فجر عبد الرحمن بن
 عقیبه بن حصین غارت کرده و دشمنان پیغمبر را براند و را عیاز را بگشت باح و کثرت بر این سب بر نشین و ابو طلحه را با
 ده مار رسول خدای را ازین قضیه بیا کالاند و خود بر بالای طی را رقم و بیامک بلند نوبت کثرت یا صبا جا و از دنیا کف
 روان شدم و همیشه وجعه تیسر با من بود پس کمان بر گزفتم و بر دشمنان همی تیر افکندم و بسیار کس از ایشان را
 مجروح ساختم چون ایشان قصد من کردند پس درختی همی گریختیم و بر خیم سب ایشان را از خود دفع دادیم و باز بیرون می شدم
 و خدا کی گشاد میبایدم و یکم خذها انا ابن الاکوع و الیوم یوم الاکوع وضع یعنی کیرین سیر و حال که من پسر کوعم و
 امر روز در هلاک لیجان است و چون مانده بشدم بیالای کوه میرقم و سنگ تیر بر ایشان میباید ساختم خدا که از دست من
 رنج شدند و شتران را بگذاشتند پس شتران بسوی مدینه را دادم و خود نیز از قهای ایشان همی بودم و با خداکت ایشان را

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله
 در این باره است
 و در صحیح مسلم
 آمده است
 که پیغمبر
 از خداوندان
 خواست تا زیارت
 قبر ما در خود
 رود و خدایش
 اذن داد و آنگاه
 که زیارت کرد
 فرمود سپور
 زیارت کن سید ما
 کن یا و شما
 باشد پس اگر آنکه
 مشرک بود چگونه
 خداوند پیغمبرش
 را اجازت زیارت
 قبر مشرک میداد
 با آنکه او بگردد
 سوار برین غنیم
 ما مورشدند ما
 آوازه این باخت
 و نماز گوشه
 فریض شود و
 خوفناک گردند
 او بگریختن
 با حرم بر رفت
 و باز آمد که
 با آنکه در
 چهار نیتا
 پس پیغمبر
 صلی الله علیه
 و آله بسوی
 مدینه مراجعت
 فرمود و چون
 نزدیک مدینه
 شد فرمود
 ای ایوبون
 ای ایوبون
 انشا الله
 لیرتبا
 حامدا و
 ذکرا
 أعوذ بک
 من
 وعشاء
 التفرق
 کما
 المنقلب
 سوء
 المنظر
 فی
 الاهل
 و
 الیال
 و
 الولد
 و
 متابین
 سفر
 چهارده
 شبانه
 روز
 بود
 و
 هم
 در
 این
 سال
 عمر
 بن
 الخطاب
 را
 بقاره
 فرستاد
 و
 عمر
 با
 ایشان
 طی
 منافقه
 کرده
 با
 شد
 و
 هم
 در
 این
 سال
 بلال
 بن
 الحارث
 بن
 ازمزی
 را
 بر
 سر
 مالک
 بن
 کنانه
 فرستاد
 و
 انقوم
 فرار
 کردند
 و
 مسلمانان
 در
 برابر
 ایشان
 خبر
 یک
 سب
 خیری
 نیافتند
 و
 مراجعت
 کردند
 و
 هم
 در
 این
 سال
 بشر
 بن
 سوید
 را
 بر
 سر
 بنی
 الحارث
 ابن
 کنانه
 فرستاد
 و
 مشرکان
 خبر
 شده
 به
 پیشه
 گریختند
 شترش
 در
 آن
 میشد
 و
 ایشان
 را
 سوخت
 چون
 پیغمبر
 فرمودند
 بس
 ما
 صنتقم
 و
 هم
 در
 این
 سال
 غزوه
 ذی
 فروه
 افتاد
 و
 آنرا
 غزوه
 غایب
 شمر
 که
 بند
 در
 خبر
 است
 که
 ابوذر
 غفاری
 از
 حضرت
 رسول
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله
 خواستار
 شد
 که
 در
 ارض
 غایب
 رود
 و
 روزی
 چند
 در
 مرعی
 شتران
 حاضر
 پیغمبر
 ساکن
 باشد
 رسول
 خدای
 اجازت
 نمفرمود
 چون
 ابوذر
 کاح
 نمود
 آنحضرت
 فرمود
 که
 تو
 تا
 می
 بینی
 که
 غطفان
 بر
 شما
 تاخته
 اند
 و
 پیتر
 مقبول
 ساخته
 اند
 با
 آنکه
 عیسیت
 بن
 حصین
 فزاری
 با
 چهل
 سوار
 در
 نهانی
 تا
 ختن
 کرده
 بیست
 نفر
 شتر
 دار
 رسول
 خدای
 را
 بغارت
 برد
 و
 زنی
 نیز
 اسیر
 کردند
 و
 پسر
 ابوذر
 غفاری
 در
 میان
 اعیان
 شهید
 شد
 سلمه
 بن
 الاکوع
 گوید
 من
 ریاح
 غلام
 پیغمبر
 از
 مدینه
 بیرون
 شدم
 و
 من
 بر
 سب
 ابو
 طلحه
 انصاری
 سوار
 بودم
 پس
 کام
 طلوع
 فجر
 عبد
 الرحمن
 بن
 عقیبه
 بن
 حصین
 غارت
 کرده
 و
 دشمنان
 پیغمبر
 را
 براند
 و
 را
 عیاز
 را
 بگشت
 باح
 و
 کثرت
 بر
 این
 سب
 بر
 نشین
 و
 ابو
 طلحه
 را
 با
 ده
 مار
 رسول
 خدای
 را
 ازین
 قضیه
 بیا
 کالاند
 و
 خود
 بر
 بالای
 طی
 را
 رقم
 و
 بیامک
 بلند
 نوبت
 کثرت
 یا
 صبا
 جا
 و
 از
 دنیا
 کف
 روان
 شدم
 و
 همیشه
 وجعه
 تیسر
 با
 من
 بود
 پس
 کمان
 بر
 گزفتم
 و
 بر
 دشمنان
 همی
 تیر
 افکندم
 و
 بسیار
 کس
 از
 ایشان
 را
 مجروح
 ساختم
 چون
 ایشان
 قصد
 من
 کردند
 پس
 درختی
 همی
 گریختیم
 و
 بر
 خیم
 سب
 ایشان
 را
 از
 خود
 دفع
 دادیم
 و
 باز
 بیرون
 می
 شدم
 و
 خدا
 کی
 گشاد
 میبایدم
 و
 یکم
 خذها
 انا
 ابن
 الاکوع
 و
 الیوم
 یوم
 الاکوع
 وضع
 یعنی
 کیرین
 سیر
 و
 حال
 که
 من
 پسر
 کوعم
 و
 امر
 روز
 در
 هلاک
 لیجان
 است
 و
 چون
 مانده
 بشدم
 بیالای
 کوه
 میرقم
 و
 سنگ
 تیر
 بر
 ایشان
 میباید
 ساختم
 خدا
 که
 از
 دست
 من
 رنج
 شدند
 و
 شتران
 را
 بگذاشتند
 پس
 شتران
 بسوی
 مدینه
 را
 دادم
 و
 خود
 نیز
 از
 قهای
 ایشان
 همی
 بودم
 و
 با
 خداکت
 ایشان
 را

جسد اول از کتاب ویم من مجلدات تاریخ التواریخ

زخمی میگردم و آنجماعت چنان بجان بودند که نیز با و بردای خود را می انداختند که من بدان شنول نوم و ایشان سبلا
 بگذرند تا سی بنسره و سی برود بگذاشند و من بر سر هر یک سسکی نهادم تا روز پنجشنبه که رسید و غنیمت بن بد فراری
 با جماعتی بد ایشان رسید کفشه پیرس که ازین مرد ما چشیدیم کشف ما کرده غنیمت گفت انبرد سیدند که جماعتی بد
 او خواهند رسید و این جبارت بدان کند بانوه بروی ما ختن کنسید چندین از ایشان بنگ من کردند از انسوی
 چون خبر در مدینه هم شد مردم بحضرت رسول شتاب گرفتند تا آنکه رسیدند اول متعاده اسود بود و ارسول و عبادین شبر
 و اسید بن ظهیر و عکاشه بن محسن و ابوالعباس عبید بن زیاد پس یکدیگر رسیدند پنجم سعد بن زید را با جماعتی از
 پیش نفرستاد و خود با لشکر از قنای ایشان پروان شد سکه کویه ناکا سواران پنجم از میان درختان پدیدار شدند
 نخستین افرم سدی بود و از دنبالش ابو قتاده فارسی رسول الله و بر اثر او متعاده اسود گندی در آمد که چون
 چنین دیدند راه فرار پیش گرفته افرم از دنبال ایشان تباخت و من از کوه فرود شد و عنائش بگرفتم و کفتم با من تا پنجم
 برسد که این جمله هم خطر دارد افرم گفت ای سیدم اگر ایمان باهشت و دوزخ داری پس ایمان من دشمنات حجاب
 شوی پس عنائش بگذاشت و او خود را بعد الرحمن بن حصین رسانید افرم بعد الرحمن بن حصین را نیزه برود و او را جراحت کرد
 و او نیز بر افرم نیزه برود و او را شهید کرد و بر سب او شت ابو قتاده در رسیدم بعد الرحمن با همان نیزه ابو قتاده را محروم
 کرد ابو قتاده نیزه بر بعد الرحمن زد که بدان زخم جان بداد پس ابو قتاده سب افرم را گرفت و سوار شده از دنبال افرم
 برفت چند آنکه غیبتش کردید و دیده میشد عکاشه بن محسن در آن حربگاه پیری با پسری برشته روی بود بکفمن سیره
 برود و بگشت کفار شعبی در آنکه در آنجا چشمه ذی فرود بود خواستند می آب بنوشند چون ما نزدیک شدیم مجال
 یافتند و شتافتند تا آفتاب قریب بغروب و اسب یکدیگر از ایشان بگرفتم و بارگشتم و در چشمه ذی فرود بگشت
 رسول پیوسته و آنحضرت با پانصد تن از اصحاب بر سر آب نشستند و او را بود و بلال بن ازان شتر انز که با
 گرفته بودم شکر کرده جلگه کوبان و از از بهر پنجم بریان میگرد عرض کردم با رسول الله که اجازت رود صد تن از این لشکر
 اختیار کرده از دنبال افرم بروم و لیکن از ایشان از نده نگذارم پنجم فرمود چنین کنی عرض کردم بد آنکه ای که
 ترا گرامی کرده چنین کنم پنجم فرمود چنانکه دندانهای مبارکش در روشنایی آتش نمود و گشت پس
 فرمود این زبان در قبیله غطفان بهمانی اندرند و بردای من فرمود باین آلا کوع اذا ملکک فاصمخ
 یعنی ای پسر کوع چون قدرت یافتی ما محو و سبلا کن اینجا مردی از غطفان بر سید و گفت مردی از قبیله غطفان
 در آمدند و او شتری از به ایشان گشت ناکا غباری بر خاست چنان استند که لشکر مسلمانانست طعام نداشتند
 بستند و بگفتند مع القصة النب رسول الله و ذی فرود با ما و فرمود خیر شتاننا الیوم ابو قتاده و خیر
 رجالنا سلمة و مراد پس شتر خویش سوار کرده آهنگ مدینه کردیم چون راه با مدینه نزدیک شد لیکن مرد نصار
 بانک همی زد که گشت تا من راه مدینه را صابقت جوید من از رسول خدای حضرت با او صابقت حتم و از پیشی
 گرفتم در خبر است که هم درین سفر رسول خدای غار خوف گذاشت و هم درین سفر از عین الکمال اسب یافت و
 بدان چند زخم از سب افتاده سابق پای مبارکش جراحت یافت چنانکه چند روز در مدینه نشسته نماز گذاشت و اصحاب
 ایستاده افتد ایمنودند فرمود تا نشسته افتد گفت ایما خیل الامام الیوم یبه فاذا رجع فاذا کعوا

عاشق
 حای
 حای
 حای

وقایع قایم سبعة بعد هجرة رسول خدای زمانان

وَإِذَا سَجَدًا فَاسْجُدْ وَادًا جَلَسَ فَاجْلِسُوا جانا امام از بهر آنست که با وی اقتدا کنند چه رکوع و چه سجود و چه
 جلوسه شراحت در همه حال باید متابعت کرد لکن جمعی از جماعت عامه این حدیث را منسوخ دانند چه بجهت نهادن آنکه در هر
 موت پنجمین شسته نماز گذاشت مردمان استیاده اقتدا کردند در خبر است که آغاز زنی را با شتران اسپه بردند چون کافران
 بنزل فرود شدند فرضی بدست کرده بر شتری سوار شد و بسوی مدینه تاخت چون بحضرت سؤل بد عرض کرد یا رسول
 نذر کرده ام که چون این شتر منزل رساند آنرا قربان کنم پنجمین شتری فرمود و گفت ای زن این بدباد اشی است که
 بجای این شتر میکنی بعد از آنکه بر او سوار شدی و ترا بجان او آورد بخوابی اور شترن و این نذر که کرده درست نباشد زیرا
 که نذر در معصیت خدای تعالی و در چیزی که ملک تو نباشد درست نیست و هم در نیال شتر سحری ستریه غاشته
 بن محضین اسدی بود که او را پنجمین با جهل کس نفیوم نبی اسد که در ارض عمره بودند مانور داشت غلامش چون بدان
 اراضی رسید آنقوم بگریختند پس شجاع بن وهب را بفرستاد تا بکنن از مردم را بدست آورده او را مان
 دادند تا مسلمانان را بر مویشی بهر میت شدگان ولالت نموده دو بیست شتر از ایشان براندند و بمدینه آوردند و هم
 در نیال محمد بن مسلمه با ده تن از ابطال در ارض فمی القصة تا ختن برود صد مرد از بنی ثعلبه بر او درآمدند پس از مناصله
 بانیزه بدیشان حمله کردند و مسلمانان را شمشیر نمودند و محمد بن مسلمه را زخمی بر کعب رسیده در میان کشتگان افتاده
 یکی از مسلمانان بروی بگذشت و او را بدوشش بر گرفته بمدینه آورد در رسول خدای ابو عبیده بن جراح را در ریح لاسر
 با جهل کس با مقام ایشان حکم داد ابو عبیده چون بمنزل ایشان درآمد همه را که رنجته یافت پس خندی از شتر و
 کوفتند ان ایشان را نذرانده بمدینه آورد و هم در نیال از بدین حارثه را با جماعتی موضع جوم که قریب بطن
 نخل است بیان نبی سلیم نامور داشت زید برفت و در عرض راه زنی را از قبیله نزمیه اسپه گرفت که حلیمه نام
 داشت لشکر ولالت کرد بر محلی از نبی سلیم که در آنجا جماعتی از آن قبیله جای داشتند پس مسلمانان بر او
 حمله بردند و ایشان را اسپه گرفتند و اموال و اطفال آنجا را با خود داشتند شوهر حلیمه که در میان آن جمیع
 جای داشت نیز اسپه شد مسلمانان تمامت اسرار و اموال را بمدینه آوردند پنجمین حلیمه را با شوهرش
 رها کرد و هم درین سال در شهر جادی الاولی زید را بطلب کاروان قریش که از شام بکجه می شدند برین
 عیص فرستاد زید برفت و جماعتی از قریش را اسپه ساخته با اموال کاروان بسیار و ابو العاص بن الربیع
 شوهر زینب دختر رسول خدای هم در میان کاروان بود تجلیدی نموده از میان فرار کرد و بمدینه آمده در جوار زینب
 پناه جست صحیحگاه که پنجمین غازی بسای بر وزینب نذر داد این فدا اجرت ابنا العاص پنجمین بود
 بن خسری از نذرانده ششم انگاه فرمود هر که توانان داده در امان است و مردم گفت میدانید ابو العاص و انانیت
 اگر خوابید اموال او را رد کنید صحابه آنچه را از ابو العاص بگارت رفته بود بدورد نمودند چنانکه در قصه بدر بیان
 اشارت شد و ابو العاص آن اموال را برداشته بگ آورد و آنچه از مردم با خود صل داشت رد نمود و گفت گو
 با خدای که مانع اسلام من نشد مگر اینکه گمان کنید که مسلمان شدم تا اموال شمارا رد نکنم انگاه کله گفت و
 مسلمانان گرفت و هم در نیال در شعبان عبد الرحمن بن عوف را در ارض دونه انجدل بیان نبی کلاب نامور
 داشت پس عبد الرحمن همیشه نشاند و بدست مبارک دستار بر سر او بست فرمود انظر لیم الله و فی سبیل الله

سیرت علی
 سیرت محمد
 سیرت ابوبکر
 سیرت عمر
 سیرت عثمان
 سیرت زینب
 سیرت فاطمه
 سیرت علی بن ابی طالب
 سیرت جعفر بن ابی طالب
 سیرت محمد بن حنفیه
 سیرت زینب بنت علی
 سیرت فاطمه بنت علی
 سیرت علی بن ابی طالب
 سیرت محمد بن حنفیه
 سیرت زینب بنت علی
 سیرت فاطمه بنت علی

وقایع اتقا لیم سب بعد رحمت سوا خدای زمانا

آید بایم و از جلالهم من خلاف او بنفوا من الاذیض حکم داد ما دست و پایی شایسته قطع کرده و نصیب حق و شایسته
 کشیدند و مصلوب ساختند و بروایتی بعد ازین حکومت این آیت نازل شد و از آن پس رسول خدای کس را مینگشید و تم
 درین سال در شهر رمضان مردمان از شدت غلظت باران بنا بیدند و از رسول خدای استمدادی استغفار کردند
 پنجم روز بر امیران و اعیان و باده و آنروز جا همای خلعان و مندر رس بر کرده با اتفاق مردم مدینه بجانب مصیبت
 دنی اوان واقامت در رکعت نماز بگذشت و بروایتی در رکعت اول مغت بچکر و در رکعت ثانی پنج تکبیر گفت چنانکه
 در نماز عید مذکور شایسته و سوره الاعلی و سوره الفاشیه در آن نماز قرائت فرمود انگاه از پخصیه
 دعا کرد و در حین دعا استقبال قبله شد و در ای مبارک کرا قلب و تحویل فرمود بسنوز مردمان بر جای بودند که ابروی
 بر آمد و بارانی سخت جارید و چند شبانروز این باران پیوسته بود و در آن وقت که روز جمعه رسول خدای
 در مسجد مدینه ای خطبه مسکون گوناگاه مردی عربی بیاب مسجد که در برابر منبر بود ظاهر شد و گفت یا رسول الله
هَلَكِ الْمَوَاشِي وَجَاعَ الْعِبَالُ وَانْفَطَعَ الشَّجَرُ وَاحْتَرَبَ الشَّجَرُ چهار پایان بردند و عیال
 کردند مانند طر نهها مسدود و منقطع شد و در خان بخشید رسول خدای دست برداشت و فرمود
اللَّهُمَّ اسْفِنَا اللَّهُمَّ اسْفِنَا اللَّهُمَّ اسْفِنَا چون مسکرت انگیزند آسمانی را که از شیشه صافی تر بود بر باره
 از نماز فرخواست و در آسمان کتر در کت سنوز رسول خدای بر منبر بود که قطرات باران از سقف مسجد بر جان
 مبارکش میگذشت و با جمعه دیگر بر باران متفرقی بود و در جمعه دیگر میان عربی و بروایتی دیگر کس در باب در عقبه مسجد
 با ستاد و هنگام خضبه معروض داشت که از کثرت باران مواشی میزدند و طریقیب آمد و در شد خدای را بخوان که
 این باران باز دارد پنجمین هم کرد و فرمود **اللَّهُمَّ حَوِّ السَّيْلَ وَالْعَبَابَ اللَّهُمَّ عَلَى الْإِكْلَامِ وَالْقُرَابِ بَطُونِ الْأَذْيَ**
وَمَنَابِ الشَّجَرِ در حال ابر شکافت و مدینه بر آفتاب شد و بر کوه پاهیا باران شدت کرد چنانکه رودخانه و فوات
 قریب بکوه احد است یکجا در سیلان بود با جمله قصه استند و درین خطبه جمعه خوانفت که در کدام سال بود این
 شرح صحیح بخاری از دلائل النبوة منقحی آورده که این استغفار بعد از مراجعت از بتون بود پس طرد اللباب
 در وقایع سال ششم مسطورا قناد در هم حدیث کرده اند که مردی عربی در قحط سال حضرت رسول مد ففناک
أَيْدِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَمْ يَبْقَ لَنَا صَبْرٌ بَرِّضُوعٌ وَلَا شَارِفٌ يُخْرُجُ بَرِّوَاتِي حَسْبِي نَحْنُ كَرْدِفْنَا قَحْطَ الْمَطَرِ
وَبَيْتِ الشَّجَرِ وَهَلَكِ الْمَوَاشِي وَاسْتَنْتَ النَّاسُ فَاسْتَيْقَ لَنَا رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَابْنِ شَعَارِشَ وَكَرَدَ

این خطبه در روز جمعه در مسجد مدینه خوانده شد و در آن وقت که روز جمعه رسول خدای در مسجد مدینه ای خطبه مسکون گوناگاه مردی عربی بیاب مسجد که در برابر منبر بود ظاهر شد و گفت یا رسول الله هَلَكِ الْمَوَاشِي وَجَاعَ الْعِبَالُ وَانْفَطَعَ الشَّجَرُ وَاحْتَرَبَ الشَّجَرُ چهار پایان بردند و عیال کردند مانند طر نهها مسدود و منقطع شد و در خان بخشید رسول خدای دست برداشت و فرمود اللَّهُمَّ اسْفِنَا اللَّهُمَّ اسْفِنَا اللَّهُمَّ اسْفِنَا چون مسکرت انگیزند آسمانی را که از شیشه صافی تر بود بر باره از نماز فرخواست و در آسمان کتر در کت سنوز رسول خدای بر منبر بود که قطرات باران از سقف مسجد بر جان مبارکش میگذشت و با جمعه دیگر بر باران متفرقی بود و در جمعه دیگر میان عربی و بروایتی دیگر کس در باب در عقبه مسجد با ستاد و هنگام خضبه معروض داشت که از کثرت باران مواشی میزدند و طریقیب آمد و در شد خدای را بخوان که این باران باز دارد پنجمین هم کرد و فرمود اللَّهُمَّ حَوِّ السَّيْلَ وَالْعَبَابَ اللَّهُمَّ عَلَى الْإِكْلَامِ وَالْقُرَابِ بَطُونِ الْأَذْيَ وَمَنَابِ الشَّجَرِ در حال ابر شکافت و مدینه بر آفتاب شد و بر کوه پاهیا باران شدت کرد چنانکه رودخانه و فوات قریب بکوه احد است یکجا در سیلان بود با جمله قصه استند و درین خطبه جمعه خوانفت که در کدام سال بود این شرح صحیح بخاری از دلائل النبوة منقحی آورده که این استغفار بعد از مراجعت از بتون بود پس طرد اللباب در وقایع سال ششم مسطورا قناد در هم حدیث کرده اند که مردی عربی در قحط سال حضرت رسول مد ففناک أَيْدِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَمْ يَبْقَ لَنَا صَبْرٌ بَرِّضُوعٌ وَلَا شَارِفٌ يُخْرُجُ بَرِّوَاتِي حَسْبِي نَحْنُ كَرْدِفْنَا قَحْطَ الْمَطَرِ وَبَيْتِ الشَّجَرِ وَهَلَكِ الْمَوَاشِي وَاسْتَنْتَ النَّاسُ فَاسْتَيْقَ لَنَا رَبُّكَ عَزَّ وَجَلَّ وَابْنِ شَعَارِشَ وَكَرَدَ

أَبْنَاكَ وَالْعَذْرَاءُ مَدْفِي لَبَانَهَا
 وَالْفَيْبُ كَفَيْبِ الْفَيْبِ لَا يَسْكَا
 وَلَا بَيْتِي مِثْلَ مَا أَكَلِ النَّاسُ عِنْدَنَا
 وَلَيْسَ لَنَا إِلَّا إِلَيْكَ فِرَارُنَا
 وَقَدْ شَغِلْتَ أُمَّ الرُّضَيْعِ عَنِ الطِّفْلِ
 مِنَ الْجُوعِ حَتَّى مَا يَمُرُّ وَلَا يَحْتَلِ
 يَسُو الْخَطِئِلَ الْعَائِقِي الْعِلْمِي
 وَأَبْنِ زَيْدِ النَّاسِ إِلَّا إِلَى الرَّسُولِ

پس منبر فرخواست و در ای مبارک را همی کشید با بر غیر صعود کرد و فحید الله و اشق علی و قال اللهم اسفينا واعشنا
 غشا معينا زخوار سباجدی طبقا فدا ما غدا فاما فاهنا ما مر بها و ابلد ما مينا لا مسبلا لاجلا دائما
 ديدا فافنا فضا ماجلا غير انا غشا معينا من البلاد و نعتت به العباد و جعله بلاغا للحا خرمنا و الباد اللهم

لَهُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَكَانَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَشَفَعَهُ
أَبِي فِي كُلِّ مَذْهَبٍ عَلَى رَجَاهِ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ فِيهِمْ وَأَبِي مُعَذِّبٌ فِي النَّارِ وَابْنُهُ فِيهِ الْجَنَّةُ
وَالنَّارُ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نَوْراً بِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِبَطْنِي أَنْوَارُ الْخَلَائِقِ الْأَخْمَثَةِ أَنْوَارُ
نَوْراً مُحَمَّدٍ وَنَوْراً وَنَوْراً الْحَسَنِ وَنَوْراً الْحُسَيْنِ وَنَوْراً لِعَلِيٍّ مِنْ وَوَلِدِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّ نَوْراً مِنْ نَوْراً خَلَقَهُ
اللَّهُ لِقَابِلِ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفَنَاءِ عَالِمٍ مِمَّنْ يَأْتِيهِ كَيْفَ يَكُونُ مِيراثاً مِيراثاً عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَبَانِ الْأَخْمَثِ جَابِي وَنَشْتِ مَرْدِي بِرَبِّ
عَرَضَ كَرِيماً مِيراثاً مِيراثاً بِالْبَيْتِ الْبَيْتِ كَيْفَ فَذَلِكَ تَرَادُدُهُ اسْتِطَاعَتْ وَنَشْتِ عَالِمٍ مِيراثاً وَكُنْتُ لِب
فَرَدِيدِكَ ذَاتُ دَهَانٍ دَرَجَتُ كَمَا وَسُكُنْتُ بِأَخِي كَمَا بَرَسْتُ فَرَسًا وَكَمَا كَرَدْتُ مِنْ شَفَاعَتِ كُنْتُ مِيراثاً كَمَا بَرَسْتُ
دَرْدِي زَمِينِ خَدَا وَنَشْتِ دَرِيدِ بَرَدِ بَرَدٍ مِنْ دَرَشْتِ جَابِي وَوَدَّ حَالِ أَنْ كَمَا بِرَقِيبِ خَبْتِ دَرْدِي خَبْتِ
قَسْمِ بِالْمَسْ كَمَا كَمَا بَرَسْتُ فَرَسًا وَكَمَا دَرْدِي قِيَامَتْ نَوْراً مِنْ غَلْبَةِ كُنْتُ بِأَنْوَارِ تَامَمَتْ خَلَائِقِ كَمَا بِرَقِيبِ نَوْراً وَأَنَّ نَوْراً
وَنَوْراً مِنْ نَوْراً حَسَنِ وَنَوْراً حُسَيْنِ وَنَوْراً مِنْ نَوْراً زَيْنِ الْعَبْدِينِ حَسَنِ زَيْنِ كُنْتُ نَوْراً بِأَنْوَارِ تَامَمَتْ كَمَا فَذَلِكَ
دَرْدِي رَسَالِ قَبْلِ رَحْمَتِ آدَمَ خَلَقَ كَرَدْتُ اسْمِ أَبُو طَالِبٍ عَجْدِ مَنْفَأِ اسْتِطَاعَتْ خَمَا كَمَا عَجْدِ الْمُضْتَبِ مَسْ كَمَا مِيراثاً

با در حفظ پیغمبر با به

أَوْصِيكَ يَا عَبْدَ مَنْفَأٍ بَعْدِي بِوَأَحِيدٍ بَعْدَ أَبِيهِ فَتَرَدِي

وهم عهد منصب حسب ابو طالب پیغمبر با به

وَصَيْتٌ مِنْ كَنْبَتِهِ بَطَالِبِ عَبْدَ مَنْفَأٍ وَهُوَ ذُو حِجَابِ

معا، وقتی که خبر پیغمبر قتل یافت ابویان بچم کرد که مردم عرب با تو را در قلع پیغمبر است شون ازین قبسه و کفایت
ایشان بخواند اشرف تو را درین قمار تعویذ کردند در جسد تو و ما هیچ التوازی چه میت کاشته آمد و اکنون بهمان سبب
خَلَقْتَنِي مَا أَذِنِي لِأَوَّلِ عَائِدِ بِصَعْوَاءِ فِي حَقِّ وَلَا عَيْدًا، بِأَطْلِ
خَلَقْتَنِي إِنَّ الرَّأْيَ لَيْسَ لِي شِرْكِي وَلَا هُنَّ عِنْدَ الْأُمُورِ اللَّبَالِ وَابْتَصَّ عَضْبٌ مِنْ رَأْسِ الْمَقَابِلِ
وَلَمَّا رَأَيْتَ الْقَوْمَ لَا رَدَّ فِيهِمْ وَقَدْ طَارَعُوا أَمْرَ الْعَدَا الْمُزَابِلِ وَأَمْسَكَ مِنْ أَثْوَابِهِ بِالْوَصَالِ
وَقَدْ خَالَفُوا قَوْمًا عَلَيْنَا أَضِنَّهُ وَأَبْضَ عَضْبٍ مِنْ رَأْسِ الْمَقَابِلِ لَدَى حَتِّ بَقَضَى خَلْفَهُ كُلِّ نَافِلِ
صَبْرٌ لَهُمْ نَفْسِي لِي بِمِثْرَاءِ سَحَابَةٍ وَأَخْصَرَ عِنْدَ الْبَيْتِ هَطِي وَأَجْوَاءِ بِمَفْصِلِ السُّبُولِ مِنْ أَسَافِ زَائِلِ
وَقَدْ صَاحُوا نَابًا بِالْعَدَا وَوَدَّ الْأَدْنَى وَفِي أَمَامَ عَامَسْتَقْبَلِينَ زِنَاجِهِ مُحِبَّتَهُ بَيْنَ السَّدِيرِ وَبَارِزِ
وَقَدْ خَالَفُوا قَوْمًا عَلَيْنَا أَضِنَّهُ وَأَبْضَ عَضْبٍ مِنْ رَأْسِ الْمَقَابِلِ لَدَى حَتِّ بَقَضَى خَلْفَهُ كُلِّ نَافِلِ بِمَفْصِلِ السُّبُولِ مِنْ أَسَافِ زَائِلِ
صَبْرٌ لَهُمْ نَفْسِي لِي بِمِثْرَاءِ سَحَابَةٍ وَأَخْصَرَ عِنْدَ الْبَيْتِ هَطِي وَأَجْوَاءِ بِمَفْصِلِ السُّبُولِ مِنْ أَسَافِ زَائِلِ مُحِبَّتَهُ بَيْنَ السَّدِيرِ وَبَارِزِ
وَقَدْ صَاحُوا نَابًا بِالْعَدَا وَوَدَّ الْأَدْنَى وَفِي أَمَامَ عَامَسْتَقْبَلِينَ زِنَاجِهِ مُحِبَّتَهُ بَيْنَ السَّدِيرِ وَبَارِزِ

وَصَيْتٌ مِنْ كَنْبَتِهِ بَطَالِبِ عَبْدَ مَنْفَأٍ وَهُوَ ذُو حِجَابِ

وفاع العالم بعد رحمة رسول خدا زمانها

بلوذيه الملاك من الهاشم
 لعمرى لقد جرى شهيد و بكرة
 جرت ريم عنا ايدا و خالدا
 رعثان له تربع علينا و فقد
 اطاعا ابا و ابن عبد بعوهم
 كما قد يقينا من سبيع و نوفل
 فان بلغنا ان يمكن الله منهما
 و ذاك ابو عمر و ابى عن بعضنا
 بناجي بنا في كل ميسى و مصيغ
 و بول لنا بالله ما ان بعضنا
 اصانق عليه بعضا كل تلعه
 و سائل ابا الوليد ما ذا جوتنا
 و كنا امر من نعا ش برابه
 فعنه لا نسمع بنا قول كاشيغ
 و لنا اياه علينا نقيه
 قد خصصنا ام اردجرهم و ريدع
 و مر ابوسفين ان عنى معرنا
 بقرا الى نجد و بريد ميباهه
 و بخرنا فبقل المناصح انه
 امطع ام اخذلك في يوم نجد
 و لا يوم حصه اذ انوك اشتك
 امطم ان القوم ساموك خطه
 جرى الله عنا عبد ثم من نولا
 بيزان قسط لا يجلس شعير
 لقد سمعت احلام قوم يبدوا
 و نحن الصيم من دو ابره ارام
 فكان لنا حوض السقا به فبههم
 فما اردوا دخلا و لا استكروا
 بنى امه بجربه في يد كعبه

فهم عند في رحمة قواضيل
 الى بعضنا اذ جز انار لاجيل
 جزاء مبيهي لا توخر عاجيل
 ولكن اطاعا امر بك القبائل
 ولم يبقا لنا مفا لافا شيل
 و كل نولى معرنا المر حاجيل
 نكل لها صاء اجماع المكار
 ليظعننا في اهل شاء و حاجيل
 فشاخ ابا عمر و بنا شة خانيل
 بلى قد نراه جمره غير حائل
 من الارض بين اخشب فحادي
 بعيك بنا معرنا كالحانيل
 و رحيه بنا و كنت بجاهيل
 حود كذوب بعض ذي و عالي
 فعمس بان عنى ناعما غير ماجيل
 نلا في و يلقى مثل احد الزلازل
 كانت قبل من عظام المفاويل
 و هم نمت عندكم بغا فيل
 تفوق و نجفى غار ما الد و خيل
 و لا مطعم عند الامور اجلايل
 اول جدل مثل الخصوم المجلل
 و ابى متى اوكل فلك بوائل
 عقوبة شرا عاجلا غير اجيل
 له شاهد من نفس غير عائل
 بنى خلف قضاينا و القبايل
 و ال قصى في الخطوب الا وائل
 و نحن الدر من غالب الكواهل
 و ما حالقوا الا شرا في القبائل
 بنى جمع عبد يقين بن عائل

Vertical marginalia on the left side, likely commentary or a list of names associated with the text.

Vertical marginalia on the right side, likely commentary or a list of names associated with the text.

جسد اول از کتاب و هم من مجلدات نسخ التواريخ

وَهُمْ وَخَزْمٌ تَمَالَوْا وَالْبَوَا
 وَحَتْ بُوَسْمِ عَلَيْنَا عَدِيهَا
 بَعْضُونَ مِنْ عَيْطِ عَلَيْنَا الْكَلَمُ
 وَسَائِطُ كَانَتْ فِي لَوِيِّ بَيْتِنَا
 وَدَهْطُ فَيْتِلِ شَرِّ مَنْ وَعَى الْحَصَى
 فَعَبْدُ مَنْ أُنْجِرُ تَوْمِمْكُمْ
 فَقَدْ خَبَّرْنَا لَمْ يُصَلِّ اللَّهُ أَمْرُكُمْ
 لَعْرِي لَقَدْ وَهَيْتُمْ وَعَجَزْتُمْ
 وَكُنْتُمْ حَدِيثًا حَطَبٌ قَدْ رَفَانْتُمْ
 لِيَهْنِ بِي عِبْدِ مَنْ أَعْقَوْقْنَا
 فَإِنَّ نَكَّ تَوْمًا بَدَلْتُمْ مَا صَنَعْتُمْ
 فَأَبْلَغُ نَصْبًا أَنْ سَبَّحْتُمْ أَمْرَنَا
 وَلَوْ طَرَفْتُمْ أَيْدِيًا فُصْنَا عَظْمَةً
 وَلَوْ صَدَقْتُمْ وَأَصْرًا خِلَالِ بِيوتِهِمْ
 فَإِنَّ نَكَّ كَعْبٌ مِنْ كَعْبٍ كَثِيرَةٍ
 وَكُنَّا بَحْرٌ قَبْلَ لِيُودِي مَعَشِيرَةٍ
 وَفِي بَنِي سَيْدٍ لَأَطْرُقَنَّ عَلَى الْأَذَى
 وَفِي نَكْلِ صِدِّيقِ رَابِنِ أَخِي نَعْدَتُهُ
 سَوَى أَنْ رَهْطًا مِنْ كِلَابِ بْنِ مِرْيَا
 وَنَعْمَ ابْنِ أَخِي الْقَوْمِ ضَرٌّ نَكْدَتُهُ
 وَكُنَّا أَسْمُ مِنْ التَّمِّ الْبَهَائِلِ بَدِينِي
 لَعْرِي لَقَدْ كَلَيْتُ وَجَدًا جَدِي
 فَأَبْدَى رَبِّ الْعِبَا بِنَصْرِي
 فَلَا زَالِي فِي الدُّنْيَا جَالًا لِأَهْلِيهَا
 فَمَنْ مِثْلُهُ فِي النَّاسِ أَمِي مَوْثِلِ
 حَلِيمٍ وَرَشِيدٍ عَارِلٍ فَرَطَائِلِي
 فَوَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ أَحْبَبْتُمْ لِي بَيْتِي
 لَكُنَّا ابْتَعْنَا عَلَى كُلِّ جَانِبٍ
 أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبْنَاءَنَا مَكْدُ

عَلَيْنَا الْعِدَّةُ مِنْ كُلِّ صَبْرٍ خَائِلِ
 عَدِي كَعْبٌ فَاجْتَوَا بِالْحَافِلِ
 بِلَا يَسْرَةٍ بَعْدَ الْحَيِّ وَالنَّوَاصِلِ
 نَقَامُ الْبِنَا كُلِّ صَفْرٍ جَلِيلِ
 وَالْأَمُّ حَافِيٍّ مِنْ مَعْدَةٍ نَائِلِ
 فَلَا تُشْرِكُوا فِي أَمْرِكُمْ كَيْفَ غَيْرِ
 تَكُونُوا كَمَا كَانَتْ حَادِثَةً وَأَيْدِي
 وَجِسْمٌ بِأَمْرِ مَحْطِيٍّ لِلْمُنَاصِلِ
 وَأَلَا نَحْطَبُ أَمْدُ رِي وَمَرَا جِلِ
 وَخِذْلَانَا وَتَرْكُنَا فِي الْمَعْيَا
 وَتَحْتَلِبُونَا لِيَهْنَةَ غَيْرَ بَاهِلِ
 وَبَشْرُ فُصْنَا بَعْدَنَا بِالْحَاذِلِ
 إِذَا مَا لِحَا نَادَوْهُمْ فِي الْمَدَاخِلِ
 لَكُنَّا أَسَى عِنْدَ النَّسَاءِ الْمَطَائِلِ
 فَلَا يَدُومُ مَاتُمْ مِنْ تَحَاذِلِ
 هُمُ ذَبْحُونَا بِالْمُدَى وَالْمَعَاوِلِ
 إِذَا لَمْ تَقْبَلُوا بِالْحَوْجِ فِي النَّاسِ طَائِلِ
 لَعْرِي قَدْ نَأَفَيْتُهُ غَيْرَ طَائِلِ
 بَرَاءُ الْيَسَامِينِ مَعْقَرٍ خَاذِلِ
 زَهْرٌ حَسَامٌ مَفْرَدٌ مِنْ حَمَائِلِ
 إِلَى حَبِيٍّ حَوْمَةٍ الْمَجْدِ فَاصِلِ
 وَأَيُّوِيَّةٌ رَابِ الْمَحِبِّ الْمَوَاصِلِ
 وَأَظْهَرَ حَقَائِدِي غَيْرَ بَاطِلِ
 وَزَيْنًا عَلَى رَيْحِ الْعَدُوِّ وَالْحَائِلِ
 إِذَا فَاسَتْهُ الْحُكَامُ فَمَنْدَ النَّفَا ضَلِ
 بُوَالِي الْهَمَّاءِ لَيْسَ عَنْهُ بِنَائِلِ
 تَحْرُوقُ عَلَى أَشْيَاءِ خَلْدِي وَالْمَحَائِلِ
 مِنْ لَدُنِّي جَدِيدًا غَيْرَ قَوْلِ النَّهَائِلِ
 لَدُنَّا وَلَمْ نَعْبَأْ بِقَوْلِ الْأَبَائِلِ

نسخ التواريخ
 جلد اول
 صفحه ۲۴۱
 خط نسخ
 کاتب
 تاریخ
 محل
 ...

إِذَا سَبَّكُمْ خَسَفَتْ وَجْهَهُ بِرَبِّكُمْ
 عَلَى وَجْهِه لُبُّهُ الْغَامُ وَبَعْدُ
 بِحَسْرَةٍ عَلَى مَعْرِى الصُّبُورِ وَبَعْدُ
 إِذَا سَخِرَ طُفْنَانِي الْبِلَادِ وَبَعْدُ
 عَظِيمُ اللُّوَاءِ أَمْرٌ نَسْرُ حَمْدِ
 عَلَى مَهْلِكِ إِذَا سَارَ النَّاسُ وَبَعْدُ
 وَسَرَّ أَيْوَابُ كِبَرِيَّهَا وَبَعْدُ
 فَكَأَنَّهَا مَائِلَةٌ لَهَا سُودُ
 وَنَادَى رَلُّهُ مَا سَبَّحْنَا وَلَا نَشْتَدُ
 وَهَلْ لَكُمْ قِيَامٌ بِحُجَّتِهِ بِرَبِّكُمْ
 لَدَيْكُمْ أَيْسَانٌ لَوْ تَكَلَّمْتُمْ أَسْوَدُ

مِنَ الْأَكْرَمِينَ مِنْ لَوْ تِي بِرَبِّكُمْ
 طَوِيلُ الْجَادِ خَارِجٌ نَصْفُ سَابِقِ
 عَظِيمُ الرَّمَادِ سَبِيدٌ وَابْنُ سَبِيدِ
 وَبَيْنِي فِتْنَاءٌ لِلْعَبِيرِ صَالِحًا
 الطَّالِبُ هَذَا الصَّلَاحُ كَسَلٌ مَبْرُورٌ
 قَضُوا مَا قَضَوْنَا فِي لِقَائِهِمْ أَمْ أَصْحَابُ
 هُمْ أَرْجَوُ اسْتَهْلِكُ بَعْضُنَا رَاضِيًا
 مَعِي رَلُّ النَّاسِ فِي جِلِّ امْرَأَتِنَا
 فَكَمَا نَدْبِمَا لَا نَهْمُ رَطَابُ مَرْمَةٌ
 قِيَامًا لَفَضِي قَهْلُكُمْ فِي نَفْسِي لَمْ
 فَارِي وَابْنَاكُمْ كَمَا قَالَ فَاسَلُ

وقتی قریش انجمن کردند برای گرفتن محمد از ابوطالب فرمودند: «موتیم پیوسته با او تا آنکه او را از ما جدا کنند»

وَأَحْلَامُ أَقْوَامٍ لَدَيْكُمْ بِخَوَافِ
 بِنِظْمِمْ وَقَسَمِي أَمْرِهِ بِحِلَاظِ
 وَأَيْتَا قَرِيبٌ مِنْكَ غَيْرُ مَصِيَا
 وَأَمْتٌ أَمْرٌ مِنْ جِبْرِ عِبْدِ مِثْلَا
 وَكُنْ رَجُلًا إِذَا عَجَزَ وَغَفِيَا
 الْأَقْوَامِ فِي النَّاسِ خَيْرُ الْأَفِيَا
 وَلَيْسَ بَدِي حَلِيفٌ إِلَّا بِمِثْلَا
 إِلَى الْأَجْرِ قَوْفُ الْجَوْرِ طَوَافِ
 وَزُبْرًا عَدْلُ الْأَعْدَاءِ غَيْرُ مَجَافِ
 بِنِي عَمَّتَا مَا قَوْمُكُمْ بِضِعَافِ
 وَمَا بَالُ أَحْصَادِ هُنَاكَ خَوَافِ

عَجِبُ لِحَلْمِ بَابِنِ شَبَبَةِ عَارِبِ
 يَقُولُونَ شَائِعٌ مَنْ أَرَادَ مَحْدَا
 اصْنَابِهِمْ إِمَّا حَاكِدٌ ذُو حِيَانِهِ
 فَلَا تَرْكُنْ أَنْ تَهْرَمَ مِنْهُ نَوْمَانِهِ
 وَلَا تَرْكُنْ مَا حَبِيبُ الْعَظْمِ
 بَدْرٌ وَالْعِدْدُ عَنْ ذُرْوَةِ هَاشِمِيَّةِ
 فَإِنَّ لَهُ قَرِيبٌ لَدَيْكَ قَرِيبِيَّةِ
 وَلَكِنَّهُ مِنْ هَاشِمٍ فِي صَمِّهِ هَيَا
 قَرَابَةُ حَيْثُ النَّاسِ عَنْهُ وَكُنْ لَكَ
 وَإِنْ سَبَّحْتَ مِنْهُ قُرَيْشٌ فَقُلْ لَهَا
 وَذَا الْبَلَاءُ نَسْرَانِ عِيْنُهُ ظَالِمَةٌ

خطاب با ابوسب مبعوث شده

این سخن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که خطاب به ابوسب مبعوث شده است. در این سخن، ایشان به وفاداری و ایستادگی ابوسب در برابر حق و عدل اشاره کرده و به بیعت با او را توصیه می‌کنند. همچنین به دشمنی و کینه‌توزی منافقان و دشمنان اشاره کرده و هشدار می‌دهند که با این افراد بیعت نکنند.